



پیام کارگر

شماره
۸۰
شماره معادل ۶۰ رها

ارگان کمیته خارج از کشور سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سال چهارم نیمه دوم بهمن ۱۳۶۹

در جهانی چین بیرحم

حملات روزهای اخیر نیروی هوایی آمریکا و متحدانش در جنگ خلیج فارس، بطور عمده بر خاک کویت متمرکز شده است. در این حملات در کنار اهداف صرفاً نظامی، تاسیسات نفتی، جاهای، منابع و خطوط لوله نیز هدف قرار گرفته و نیز خطوط دفاعی و خندقهای پر از نفت که جزئی از استحکامات دفاعی ارتش عراق اند کوبیده میشوند. اخبار پراکنده ای که از بالای سانسور نظامی میرسد، حکایت از آن دارند که شمار بزرگی از "کانوئهای حریق نفتی" در کویت وجود دارند که روزانه هر سیه جرب بی انتهای را به آفتابهای خلیج میفرستند.

در باره اینکه کانوئهای حریق دقیقاً از چه ناشی شده اند و بخصوص اینکه آیا جاهای نفتی مشتعل شده اند یا نه، اطلاع دقیقی در دست نیست. سانسور نظامی حکم بر رسانه های خبری این امکان را که بتواند در این مورد اطلاعات اولی و اولیه و ناقصی داشت بحدت محدود کرده است. در عین حال بحث در این باره که آتش گرفتن جاهای نفتی چه عواقبی برای آب و هوای کره زمین میتواند داشته باشد، در میان هواشناسان و متخصصین محیط زیست با جدیت دنبال میشود.

سوختن حجم بزرگی از مواد نفتی موجب خواهد شد که میلیونها تن گازهای سمی گرم و ابرهای کربن سوخته و چرب وارد لایه های مختلف اتمسفر زمین شوند. گازهای مریز که قسمت اصلی آنها را کربن دی اکسید تشکیل میدهد به تشدید پدیده گلخانه ای زمین و افزایش دمای عمومی جو

اقلیمی پسندیده بونه است. چنین انگاری حتی نمیتواند بمثابة یک ایده جدی حتی قابل طرح باشد. اما اینکه راههای مانکره و تاکتیکهای سیاسی که برای حل معضل کویت، پیشنهاد میشد، باشیوهیهای گوناگون توسط آمریکا به بن بست رسانیده میشود. و اگر دیپلمات آمریکایی در عراق، قبل از اشغال کویت، چنین وانمود میکند که مشکلات مرزی میان عراق و کویت، مسالهای نیست که مورد علاقه آن کشور باشد، و به این طریق چراغ سبزی برای اجرای اقدامی نشان میدهد که خود را قبل و پیش از همه از وقوع آن خبر داشت، همه بیانگر آنست که آمریکا از پیش خود را آماده استفاده از موقعیتی به نامند در شرایط دنیای پی از جنگ سرد کرده بونه است.

در مقابل و مقابله با این تاریخ نگاری خوین و پرنفین جبهه مردم آزادخواه و ملاحدوست کجاست؟ واقع کسانی هم هستند که پاسخ سهل و ساده ای در دست دارند. و این حاشه درنگ را واکنشی طبیعی به اشغال کشوری توسط کشور دیگر قلمداد کرده و با نگرشی از این دست، عامیانه و عوامفریبانه، کربان خود را از سوسه تحلیل جدی صف آزادی گویی رها نگهبانند. و طبعاً به سرنوشتی که بر مردم منطقه رقم میخورد، بی اعتنائی میکنند، و از جغرافیائی که شکل میگردد و از آرزوهای که تپاه و از کینههای تئبار میشوند و نیز از چشم انداز و نتایج چنین تهاجمی و لنگرانه درمیگردانند

میتوان کشوری را با خاک یکسان کرد، و میتوان هزاران انسان بیچاره را آماج کشندهترین سلاحها قرار داد، میتوان حتی کشندهترین سلاحها، شادمانه در آزمایشگاهی به وسعت یک کشور مورد آزمایش و تجربه قرار داد، میتوان بیارستانها، خانها و پناهگاههای مردم وحشت زده از جنگ را بعنوان آماجگاه نظامی با سیها و موشکا کوبید، و بر تصاویر سوخته شده کودکان خمید: که هدفگیری چه آن است و چه حقیق صورت گرفته است! میتوان اینهمه را با خاطری آسوده و دور از مستی آگاهی مردم جهان انجام داد، میتوان مکانیسمی غریب و پرفریب از اطلاعات و ضداطلاعات به قصد گمراهی افکار عمومی سازمان داد، و میتوان اشای شورای امنیت سازمان ملل را در مقفه و متن چنین تهاجم شومی گذاشت، و در کجا و در چه زمانی؟

و اما این سوالی نیست که به انگیزه دریافت پاسخ می باشد. این رویداد اصلاً نیازی به سوال ندارد. در دهه پانانی قرن بیستم و در آستانه عصری که دنیا دیگر یک "آهنگه" بیش نیست، بازیگر اصلی یک کشتار عام، یعنی امپریالیسم آمریکا، میتواند با بهر سردباری از بهم خوردن توازن قوا در سطح جهان، نیات و منافع دوازدمت خود را با توسل و به پناه اشغال کویت، با دستاویزی به وحشیانهترین شیوهها به مرحله اجرا درآورد و آب از آب تکان نخورد!

غرض این نیست که گفته شود اشغال کویت

بقیه در صفحه ۱۱

بقیه در صفحه ۲

با این نامه آغاز کنیم
باقر مومنی
در صفحه ۳

حزب دموکراتیک مردم ایران مدافع "نظم جدید جهانی" آقای بوش!

- گزارشی از جنبش صلح در صفحه ۲
- چشم انداز تاریک و خطرناک "ایدز" در صفحه ۷
- گزارشی به کنگره دوم PDS در صفحه ۱۲
- بر اساس قصه های ایرانی فیلم در صفحه ۸

مؤسسی علیه استقرار نیروهای نظامی آمریکا و متحدانش در خلیج فارس، که قصد دارند نیروهای نظامی شان را سالها در منطقه خلیج نگه دارند و بدینوسیله نقش ژاندرمی در منطقه و جهان ایفا کنند، نگرفته اند بلکه "نظم نوین بین المللی" را مانده، آسمانی میدانند که میتواند "دفاع پیگیر از دمکراسی و حقوق بشر در سطح جهان و عادلانه کردن نسبی سیستم اقتصادی بین المللی و قدرت یابی واقعی جامعه جهانی" باشد.

(از اعلامیه هیئت اجرایی ۲۰۰۴، ۱۰ بهمن ۱۳۶۹) این تومر احقانه نسبت به "نظم نوین بین المللی" بقیه در صفحه ۷

آخرین موضع گیری حزب دمکراتیک مردم ایران در رابطه با جنگ خلیج فارس ماهیت واقعی استقلال طلبی و دمکراسی خواهی و ایضا صلح طلبی این حزب را برملا میسازد. در حالیکه بشریت مترقی و صلح دوست جهان یکپارچه و یکصدا علیه "نظم جدید جهانی" آقای بوش موضع گرفته اند و استقرار نیروهای آمریکا و همیمانانش را در خلیج فارس و بمباران های وحشیانه منابع اقتصاد ی و طبیعی و کشتار مردم غیر نظامی عراق را محکوم میسازند. هیئت اجرایی حزب دمکراتیک مردم ایران و سرقاله شماره اخیر "راه آزادی در آخرین موضع گیری هایشان در رابطه با جنگ خلیج فارس، نه تنها هیچ

گفت و شنودی با اسماعیل خونی
Iranische Bibliothek in Hannover
۲۳۰۶۰۹۹

به رژیم ایران کمک نکنید!

اعتراض به سفر ولایتی به آلمان

در جهانی چین پیروزیم

انتشار دادند و از ایرانیان خواستند در تظاهرات اعتراضی روز دوشنبه ۱۸ فوریه در بین شرکت جویند.

تظاهرات اعتراضی با شرکت دهها نفر ایرانی مخرقی در محل گذر ولایتی برگزار شد. تظاهرکنندگان پلاکاردهایی در افشای رژیم جمهوری اسلامی و نیوسز درخواست از دولت آلمان به منظور عدم کمک به دولت ایران، در دست داشتند. در هنگام گذر اسکورت ولایتی، شمار مرگ بر جمهوری اسلامی از جمعیت درخواست،

به دنبال پخش خبر سفر ولایتی به آلمان - جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی - کفن به همراه کمیته موقت دفاع از زندانیان سیاسی ایران - بن، نامه سرگشاده ای خطاب به وزیر خارجه آلمان، آقای هانس دیتریش گنشر" منتشر نمود. در این نامه، ضمن افشای جمهوری اسلامی به دولت هشدار داده شده است که از همکاری با دولت ایران بپرهیزد. زیرا عدم پایبندی جمهوری اسلامی به قوانین حقوق بشر و دمکراسی مثل روز روشن است.

انجمنهای نامبرده علاوه بر نامه سرگشاده، فراخوانی

اینکه اگر حادثه اشغال کویت صورت نگیرد، چنین جنگی هم بوقوع نمی پیوست، فقط زاویهای اوضاعیت جدید را ترسیم میکند. هیچکس به اندازه آمریکا شاید از این حادثه شامان نشد. چون استراتژی درازمدت آمریکا، از زمان نیکسون تا کارتر و تا ریگان و بوش، از ایجاد "خرده امپریالیستی منطقه ای" نیکسون تا طرح "پاکت سریع" کارتر تا نظم نوین بین المللی بوش، همه و همه در واقع بیانگر مواضعی است که آمریکا در جهان و در بحث کونی ما در منطقه خلیج فارس در نظر داشته است. از این زاویه اگر به ساله نگاه کنیم، آنگاه درخواستیم یافت که تفاوت برپای آمریکا و متحدینش منطقه یک استثنا نیست. منافع آمریکا ایجاد میکند تا بنیاد نظم نوین مورد انتقادش برخشونی بیبایدند تاسیس شود. راست این است که آمریکا دشمنانی دارد که مترصد آندند که به منافع او ضربه بزنند. آیا در این نکته کسی تردید دارد؟

آیا چنین نمایالیستی یک چهل لومک است که فقط در عرصه صفحات برخی از روزنامهها و کتابها به نمایش گذاشته میشود؟ پاسخ این است نه این میان انبوه زحمتکاران و کارگران، غارت سرمایه امپریالیستی، جز فقر و خشم و مبارزه بازتابی ندارد. گویم کسیه فریبی در اینجا و یا ازوفای ناهنجار در آنجا، برای مدتی مسیر این مبارزه را به بیراهه بکشاند، اما این بیراهه کشایی، که برخی از آن سود میجویند و برخی از آن نمدی برای کالاهای بیفروند، بر تن بیسک مضمون عینی صورت میگردد و آن دشمنی اردوی کار و زحمت و صلح و ترقی با بسعیت کور سرمایه است.

و امپریالیسم این را میدانند و بگنار خام نکرانی درمیان ما آترا نندانند. اگر انضام بیحال و تپیل را به حساب خود بگناییم، وضع آقای فرخ نگهار خنده دار است، که برای بوش نامه نوشته و تقاضاهای ملسانه خود را به او عرضه میکند. آقای نگهار هوس خام درسر بیولانسه و گویا شق دیلماتیک! ای میکند و این چقدر رفت انگیز است. یا اگر حال و روز سازمانهای را در نظر آوریسد که مدام به چهروز زرد خود سرخاب میزنند و وانمود می کنند که طرفدار دمکراسی و مردم هستند، اما در بزنگاه جنگ خلیج فارس، سر از جیبه آمریکا در می آورند و مدافع نظم نوین بین المللی آمریکا میشوند. آتوقت روشن میشود که فقط حوادث بزرگ و چرخشهای مهم در عرصه سیاست و مبارزه است که مواضع واقعی افراد و سازمانها را در معرض داوری همگان قرار میدهد.

در جهانی چنین بیروم، وظیفه جبهه مردم ازباجخواه آنتس که بافشرده تر کرن سفوف خود، ماهیت واقعی جنگی را که در خلیج فارس بوقوع پیوسته است، افشا کرده و با تمام قوا علیه جنایتی بومسکری و فعالیت کند!

گزارشاتی از جنبش صلح

لندن، انگلستان

که از طرف کمیته برنامه فوق العاده اعلام شده بود تعداد زیادی از رفقا با پلاکاردهایی علیه جنگ، و خسروج نیروهای نظامی از خلیج فارس در این تظاهرات شرکت کردند در انتهای شب که از طرف پلیس دهن شعارمنوع اعلام شد نمایندگان ای سازمانها و احزاب سخنرانی کردند.

نماینده CND - نماینده حزب کمونیست ترکیه - نماینده کمیته بین المللی از آمریکا - نماینده لنینیستهای انگلیس جز سخنرانان بودند رفقای ما در این تظاهرات است. سرودخوانی کردند که مورد استقبال قرار گرفت.

از روز ۱۵ ژانویه که سازمان ملل آرا بنحوان آخرین مهلت برای خروج از کویت و اعلام آغاز رسمی جنگ اعلام کرده بود از طرف یک "کمیته بین المللی" تظاهرات اعتراضی در مقابل سفارت آمریکا در لندن بطور شانزده روز بدون توقف تا زمان برقراری صلح شکل گرفته است.

این کمیته که با شعار "امپریالیسم باید از خلیج خارج شود" کارش را آغاز کرد با حمایت و استقبال خوبی همگنانس میروند در جنبش صلح در لندن برای خودش جایی باز کند. رفقای ما از همان روزهای اول شکلگیری این پیکتهت در آن شرکت کردند علاوه بر آن در روز جمعه ۲۵ ژانویه

هایدلببرگه، آلمان

که در عراق صورت میگیرد بالاتر از جنایات ویتنام است. به گفته این سرباز، تعدادی از سربازان آمریکایی از شرکت در جنگ سرباز زده اند و حاضر به شرکت در جنگ نشده اند. این بخش از سربازان توسط پلیس ارتش آمریکا دستگیر شده اند. او همچنین اظهار داشت که در ارتش آمریکا مستقر در عربستان کمیته های مخفی بر علیه جنگ ایجاد شده است - چند افسر آمریکایی در همین رابطه اعدام شده اند.

این حرکت توسط کمیته همسنگی فدایمپریالیسم، در هایدلببرگه مشکل از گروههای آلمانی و خارجی است، سازماندهی شده بود.

روز شنبه ۹ فوریه شهر هایدلببرگه صحنه تظاهرات صدها نفر از نیروهای رامیکال و چپ این شهر بود. تظاهرات از روی بروی دانشگاه این شهر شروع شد و به قرارگاه مرکزی نفو در این شهر ختم شد. شمارهای این حرکت اعتراضی بسر علیه امپریالیسم آمریکا و آلمان زینات بود. در این مراسم اعلامیه ای توسط یکی از ایرانیان بر علیه جنایات آمریکا خوانده شد. آنگاه یک نوسنده مترقی مصری ضمن صحبتهایش خواهان توقف جنایات آمریکا و جنگ و خروج نیروهای آمریکایی و متحدانش از منطقه شد. در پایان نیز یک سرباز قدیمی آمریکا که در جنگ ویتنام شرکت داشت واز این جنگ فرار کرده بود سخنرانی کرد. او گفت جنایاتی

وین، اتریش

از خلیج بیرون!، جنگنه، مذاکره!، جنگبر سر کویت نیست بلکه برای نفت و قدرت است. ارتش و نفوسرت خود را از جنگ کثیفی که در خلیج جریان دارد، ابرسراز داشتند، رفقای واحد اتریش سازمان ما با پرچی که روی آن شعار جنگ در خلیج فارس را خاشمه دید ایش بسته بود، در این تظاهرات شرکت کردند.

روز دوم فوریه ۱۹۹۱ تظاهراتی با شرکت بیسش از ۲۰ هزار نفر در وین برگزار شد. در این تظاهرات که توسط حزب سوسیال دمکرات اتریش سازمان جوانان وابسته به آن حزب کمونیست و حزب سبزها تدارک دیده شده بود تقریباً کلیه سازمانها و احزاب دمکرات و مترقی اتریشی و خارجی شرکت داشتند.

جمعیت شرکت کننده در تظاهرات با شمارهای آمریکا



با این نامه آغاز کنیم

این نامه در تاریخ ۸ مه ۱۹۸۹ برای روزنامه "لیبراتورنا یا گازتا" ارکان اتحادیه «نویسنگان شوروی» و چندی بعد برای روزنامه "اخبار مسکو" فرستاده شد ولی هیچک از این دوروزنامه حتی وصل آنرا هم اعلام نکردند. و نوشتن فارسی این نامه را در همان زمان بر روی هفت تا از نشریات چپ و کمونیست ایرانی چاپ خنارج فرستادم از اینها نیز تنها یکی اشاره ای به وصل این نامه کرده و بقیه در مورد آن سکوت کردند.

باقر مومنی

با این نامه آغاز کنیم

رفقای عزیز شورای نویسندگان روزنامه لیبراتورنا یا گازتا! از هنگامیکه مسئله گلاسنوگ و پروستوریکا در شوروی مطرح شد کمونیست در یک کشور سرمایه داری می توانست حتی در انتظار انعکاس این خط مشی در روابط جهانی حزب کمونیست شوروی با دولتهای سرمایه داری و همچنین کمونیستها و سازمانهای کمونیستی این کشورها با عدولت آنجا که من اطلاع دارم در این مورد هیچ تغییری صورت نگرفته و یا اگر تغییری صورت گرفته چشمگیر نبوده است. میدانیم که در گذشته در روابط جهانی شوروی ایدئولوژی و دیپلماسی در هم آمیخته بود و از این بهتر در سیاسی وارد ایدئولوژی تابع ریزش نورد. مسلمات است که دولست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چنانچه یک دولست می تواند و باید سیاست خود را با جهان سرمایه داری - اعم از کشورهای بسیار پیشرفته و عقب مانده بر اساس منافع خود و منافع سوسیالیست در همه جا و بر اساس منافع امکانات و با تکنیکهای متنوع بسط دهد و طبیعی است که این روابط در عین حال که مطابق قوانین سرمایه داری انجام میگردد، بائالابد باید به سود تقویت سوسیالیسم در کشور شوروی و در سراسر جهان پایان یابد.

اما روابط سیاسی و اقتصادی کشورهای شوروی با کشورهای سرمایه داری غالباً طوری صورت میگرفته که برای کمونیستها و سازمانهای کمونیستی این کشورها مسئله آفرین بوده است زیرا این روابط بین با معیارهای سیاسی و اقتصادی بلکه با معیارهای ایدئولوژیک توفیق داده میشوند یا لاقول در مورد کشور من چنین بسوده است - یک مثال مریتم:

در دوره ای که ایران پس از یک سلسله کشاکشهای اجتماعی - سیاسی با یک حرکت "رفورمالیستی" در زمینه های اقتصادی و سیاسی بوسیله حکومتش با تمام نیرو به دنبال امپریالیسم جهانی، و بویژه امپریالیسم آمریکا، بسته شد و از جهت طبقاتی سلطه سرمایه داری وابسته بر جامعه استقرار یافت بدلیل خاصی روابط سیاسی و اقتصادی دولت شاه و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی رو به گسترش نهاد - مسلم است که ایمن گسترش روابط با دولت شاه و کشورهای سوسیالیستی سیاستی بود در جهت استراتژی گسترش روابط ایمن دولت با دنیا سرمایه داری، و طبعاً باید عملی در جهت تقویت اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم در کشور شوروی و در جهان بخاطر من آمد. اما قاضی در همین جا متوقف نمیشد، مسئله در این بود که این روابط در برداشتهای

نظری حزب کمونیست شوروی و تحلیل آن از دولت و نظام ایران تاثیر میگذاشت، و مختل وقتی رئیس وقت دولست اتحاد شوروی با محمدرضا شاه رئیس دولت ایران ملاقات میکرد دولتی را که چهار دست و پا به ارباب امپریالیسم بسته شده بود "مستقل" و "حکومتی را که دیگر بصورت جز، کوچکی از امپریالیسم و یا یکی از ایالات آمریکا در آمد بود، "ملی" میخواندند و تنها ایزوستیا ارکان دولت شوروی این تعبیر رئیس دولت را بسط و درباراه آن داد سخن میداد بلکه بر او ارکان حزب نیز با بسط و تفسیر همان مضامین برای سخنان رئیس دولت شوروی توجهات تئوریک میترانید.

البته این هنوز یک مرحله از مشکل است - مشکل مرحله دوم دارد که از اینهم بدتر است و آن اینکه در چینس موری دولت و حزب کمونیست شوروی از کمونیستهای ایران نیز توفیق دارند که در چنین تحلیلی پیویهند برای مثال در مورد بالا تعبیر غیر تاریخی و تحلیل غیر مارکسیستی "یک گام به پیش" جعل شده به این منسی که ناگهان جامعه ایران که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۱۱ انقلاب مشروطه پیروانی را از سر گذارنده و نظام ملوک الطوایفی قبیله ای و ارباب رعیتی را در هم گشته بود، بوسیله یک نظریه پردازان شوروی به قرن هجدهم بازگشت و پیونان یک جامعه، فئودالی عقب مانده معرفی گردید که سه سال ۱۹۶۱ بنا به اراده شاه به دنیا سرمایه داری - آتمم از نوع مترقی - قدم نهاده است، دولت شاه نیز با ناهای "مستقل" و "ملی" و "تعمید و نامگذاری شد.

اینکه حزب کمونیست شوروی روابط سیاسی و اقتصادی دولت شوروی را با جهان سرمایه داری بسه تبعیت از سیاست های دولتی بصورتی غیر تاریخی و غیر مارکسیستی تحلیل کند مرحله اول مسئله است که مسلماً مسخ کننده مارکسیسم است و خود بخود به انحراف بسا تزلزل کمونیستی هائی منجر میشود که بنا به سابقه، تاریخی به حزب کمونیست این کشور اعتقاد و علاقه، چشم بسته دارند. ولی مرحله دوم فشاری است که حزب دولت شوروی برای جلب حمایت احزاب و سازمانهای کمونیستی کشورهای دیگر نسبت به تئوری و سیاست های خود و یا حتی اجبار آنها به این حمایت و تبعیت از آن وارد میآورد. البته تلاش یک حزب برای اقتاع دیگران در صحت خط مشی خود امری نامعقول و نامطلوب نیست ولی میدانیم که در روابط دولت و حزب کمونیست شوروی با بسیاری از کمونیستهای کشورهای دیگر جریان جنگلی بوروکراتیک - اگر نخواهیم بگوئیم توطئه آمیز - صورت میگرفته است.

باز به تجربه کمونیستهای ایرانی بر میگردیم: در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۵۲ در داخل کشور ما حزبی بنام حزب توده ایران وجود داشت که واقعا توده های مظلومی از کارگران و دهقانان و روشنفکران را به خود جلب کرده بود، در این زمان شوروی عمول مسدود در درون این حزب و در رهبری آن داشت ولی آنچه بطور عمده در این زمان توجهی که سیاستها و نظرات حزب کمونیست شوروی برای توده ها و کارهای حزبی بود اعتبار این حزب درستی خط مشی جهانی او بطور کلی و بویژه اعتقاد کمونیستهای ایرانی به نخستین، و تا مدتی تنها، کشور

سوسیالیست جهان و حزب کمونیست آن بود. شاید وجود همین اعتقاد و اعتبار بوده که بوروکراسی شوروی را از تلاش برای رخنه بیشتر عناصر وابسته در درون حزب توده ایران و رهبری آن بی نیاز میساخت - اما زمانه چنین نماند: استالین در (۱۰ همارس ۱۹۵۳) مشکلات شوروی تساهل خودی امکان بروز یافت، شکاف و سپس درگیری خشن میان شوروی و چین در گرفت، ویدنبال این حادثه میسبان کمونیستهای جهان اختلاف افتاد - اعتبار بی چون و چواری حزب کمونیستی شوروی زیر سئوال رفت، عدم محبت بخوشی ها مطرح شد، و اعتقادها سستی گرفت. شاخه ای از جنبش کمونیستی جهانی اتحاد شوروی را رها ساخت و حتی در برابر آن قرار گرفت. حزب کمونیست شوروی برای حفظ حمایت این جنبش تا آنجا که نسوان داشت تلاش کرد، و این تلاش در حالیکه بظاهر جنبه اقتناعی داشت در واقع بصورت فشار بر سازمانهای کمونیستی جهان، البته زیر فشار قرار دادن احزاب کمونیست جهان، در صورتی که حزب و دولت کمونیست شوروی لازم میدید، بی سابقه نبود: تئوت و شاید هم در اشاره به چنین نمونه های بود که خروچوف اعلام کرد احزاب کمونیست جهان در رابطه میان خود باید از برادری کامل برخوردار باشند. اما برعکس، شقاقی در جنبش کمونیست جهان سبب شد که بوروکراسی شوروی و دولت شوروی در مناسبات خود با سایر احزاب، شیوه منادله و فشار، اگر نخواهیم بگوئیم توطئه، را به یک اصل و یک سیستم تبدیل کند.

انگنکسی پس از مرگ استالین در وطن ما امپریالیسم امریکا و انگلستان بکمک ارتجاعی ترین عناصر و قشرهای اجتماعی و سیاسی با یک کودتا (۱۹ اوت ۱۹۵۳) جنبش توده ای - ملی را سرکوب و رهبری آنرا از صحنه خنارج ساختند. بنیال این عکس عده ای از رهبران و کارهای حزب توده ایران به شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی مهاجرت کردند. توده های مهاجر در خارج سازمانی بنام حزب بنیان ناندند که پس از مدت کوتاهی بوروکراسی شوروی با اعمال فشارها و توطئه ها و مداخلات کاملاً عدنی و بی پروای خود و بکمک عناصر ایدئوتیست، این سازمان را به شعبه ای از کا. گ. ب. مبدل ساخت. این زائده بوروکراسی شوروی بعدها در سالهای پس از انقلاب فوریه ۱۹۷۹ ایران توانست با استفاده از اعتبار و امکانات شوروی صمه عظیمی به جنبش کمونیستی ایران و اعتبار کمونیسم در این کشور وارد سازد و فرار یکی از مسئولان کا. گ. ب. در خاورمیانه به اردوی غرب کافی بود که ایمن سازمان نیز نسبت در دست جمهوری اسلامی ایران بیفتد و از او درآید. آیا همین یک نمونه کافی نبود که بی فرجامی اینگونه مداخلات بوروکراسی شوروی در روابط میان کشورهای سوسیالیست با شوروی به اثبات رساند؟ و آیا سازمان روشنگری و بازسازی کدنی توانسته است در این زمینه فتح بایی کند؟ احتمال میتوان داد که ضربه بر یک کشور بوروکراسی و کارگرهای آن بخوردی خود در زمینه روابط حزب کمونیست شوروی با احزاب و سازمانها و جریانهای کمونیستی خارج از این کشور تاثیر بگذارد اما تا آنجا که اطلاعات من اجازه میدهد برنامه روشنگری و بازسازی این مورد را در بر میگردید اگر هم اطلاعات من در این باره ناقص باشد این مسئله مسلم است که رفتار بوروکراسی شوروی با سازمانگان جریان توده ای - که

گفت و شنودی

با

اسماعیل خوئی

۵

نکته دیگری که میخواستم بگو اینده که حزب از آنجا کنیست، چنگ در واقعیت یعنی امن‌اندوز و واقعیت روزمره یعنی بناگزیب را روزمرگی سیاست درگوسره، تاگریز است که پراگماتیست باشد حذرنا و آتجاها هرگز به آتجونه اندیشه به اینجا و اکنون در بنیاد آژاده و اکنون اینجا ای او در درویش، در آرمناست، یعنی از آنجا که هنر آرمناهای آینده انسانیت را هم اکتون در درون خوش بازی میباید به گوهر ایده آلیستیه و آژاده ایده آلیسم را بنظر من باید از هاله‌های ایده آلیستی اش پاک کرد. اینکار هر چه انگلیس بهتر از همه انجام داده است. منتهی ما یامون رفته. آن بزرگوار گفته که واژه‌های ماتریالیسم و ایده آلیسم در واژگان فلسفی معمولاً روبروی همدیگر بکار برده میشوند، اما کار بسه این‌سادی نیست. دوگونه ماتریالیسم داریم و دوگونه ایده آلیسم. او یک سو ماتریالیسم بودن شناسانه را داریم در برابر ماتریالیسم اخلاقی و از سوی دیگر ایده آلیسم بودن شناسانه را داریم در برابر ایده آلیسم اخلاقی. ماتریالیسم بودن شناسانه یعنی چه؟ ماتریالیسم بودن شناسانه یعنی این نظریه که چه انسان یا گوهره جهان مادی است. ماتریالیسم اخلاقی اسما یعنی که لحظه رادریاب، هر چه بیشتر برخوردار بشو، خونه داشته باش، نخل داشته باش، پول دربیسار، خوش بگذران، ووو. در برابرش ایده آلیسم بودن شناسانه یعنی این نظریه که گوهر جهان چیزی است فرامادی. ایده آلیسم اخلاقی اما یعنی آرمناگرایی، یعنی آرمسان داشتن، یعنی اندیشیدن به انسان، یعنی اندیشیدن به برابری، به مادگری و به آزادی، و نکته‌ای که انگلیس رویش انگشت میگذارد اینستکه شگفتا تمام کسانی بسا بیشتر کسانی که در بودن شناسی ماتریالیست هستند در اخلاق عجیب ایده آلیست هستند و برعکس تمام کسانی با بیشتر کسانی که در جهان‌نگری ایده آلیست هستند، در اخلاق شگفتا انگیز حاج آقای بازار هستند. خوب است، ایده آلیست بودن هنر چیزی جز ضد ماتریالیست بودن آید نیست. ایده آلیست بودن هنر یعنی آرمان داشتن، نکته باری اینست، سیاست که نمود و نمودگاش تجرب، حزب و سازمان یافتگی است بناگریز با پراگماتیسم اینجا و اکنون درگیره، هنر اما همیشه، اینجا و اکنون آرمانی است. هنر همیشه آرمناگر است. سیاست اما یعنی حزب اما همیشه پراگماتیست است.

سؤال: آیا در زندگی روزمره یک هنرمند وساطلی که هنرمند از آنها تاثیر میبیرد تا بکلمه خیال آتشارش را با بنای زندگی پراگماتیسم وجود ندارد؟ آیا بخشی وسیعی از هنری که تو آترا هنر پیشرو خواندی، عموماً در پراگماتیسم لحظه آتارش را از طریق خیال باز تولید نمیکنی؟

جواب: چرا! چرا! بنظر من یکبار دیگر باید بازگردیم به تفکیک شخص هنرمند، چون یک فردی از افراد انسان و شخص هنرمند چون عضوی از جامعه هنر جهانی، هنر تاریخی، شخص هنرمند چون عضوی از افراد انسان البته که میبونه عضو هر سازمانی باشد، و به روزمرگی سیاست بیاندیشد و روزمرگی سیاست تصمیم‌گیری کند، شرکت فعال داشته باشد حتی در آن راستا جان خودش را بدهد. اما هنرمند، چون عضوی از جامعه فرهنگ جهانی، چون عضوی از جامعه هنر، به گوهر از هرگونه آژ پیش تعیین شدگی، از هرگونه شکل گرفتگی، از هرگونه فرمایش آژاده، خودش میبواند تصمیم بگیره که اگر شاعر، برای نمونه جنبه‌ای از شحرش را در خدمت کار روزمره خودش قرار بدهد، اما و اگر آنگاه که همه کار خودش را در خدمت روزمرگی سیاست قرار بدهد طبعاً به گوهر هنر، یعنی به ذات هنرمندانه خویش خیانت کرده است.

سؤال: بیشتر در بحبشایب مثالی زدی از دو نمونه تیبیلی از شاعران ما - سعید سلطانپور و احمد شاملو - در تحلیلی که در مورد این دو شاعر داشتی، از ناموسی بودن هیچکدام را زیر سؤال نبردی. گفتی که اینها همدیگر رو نفی نمیکنند. اینجا حالا در جمع‌بندی، میخواستم تعریف عامی را که ارائه دادی، نقد کنم.

جواب: در رابطه با شاملو که فکر میکنم از پیشرو شونه. سعید اما شاعری بود درگیر یک کشاکش درونی میان ذات شاعرانه خودش و ذات سازمان یافته خودش یکی از زیباترین شعرهایی که از سعید برای ادبیات انقلابی امروز ایران برجای مانده است، شعرش است که او برای "جهان" گفت "انگار به او گفته شد که چنین شعری باید سروده شود، معنای سخن من این نیست گفت و بگویم تو شعر جهان کمونیت را بگو. سعید سازمانی شده، سعید سازمان یافته برخوردش پذیرفت که این شعور را بگوید. اما در سردن این شعر نکته با اهمیت اینستکه سعید شاعر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران نمانده، یکد شاعرانند. و اگر از من پرسیده که چرا چنین است، پاسخ این است که بر اینند آن شعر، یعنی ستاورد سعید باختری در شریات سازمانی آرمنا منتشر نشد. یعنی یک سعید شاعر اگر قرار میبید که یک شاعر سازمانی بشود، آن شعر را ناگریز میبید بسیار فشرده ترش بکند. آخر صفحات "کار" هم طهر است دیگر.

سؤال: میخواستم یادآوری کنم که سلطانپور بسه وضعیت مشخص اسما در اشارش پاسخ میداده بسه بعنوان دستور تشکیلات و یا نه حتی بعنوان یک عضو حزبی

جواب: دوگونه شاعر، دوگونه هنرمند داریم، سخن گفتن از این دوگونه هنرمند از آغاز فراتر از هرگونه سازمان یافتگی است، ما در این زمینه در پیونده هنرمند بسا سازمان سخن نمیگیم. نعمت میوزاده هم از آغاز کار خودش، هنرمندی سازمانی نبوده است اما هنرمندی بوده است،

شاعری بسه بوده است که بسه به روز پاسخ میگفته است، در آن راستا بود که من سعید سلطانپور را احمد شاملو سنجیدم و گفتیم که احمد شاملو شوشو بسین شعر است، یعنی جهان نگر شعر است. سعید براینسین شعر است. شعر اینجا و اکنون را عرفه میکند.

سؤال: یک هنرمند در عین اینکه آرمان گراست ولی در اینجا و اکنون زندگی میکند. تمام آنچه را که میخواد بیسار کند با مثالهایی، با برگرفته‌هایی، بسا تاثیراتی از اینجا و اکنون است که اینکار را میکند، یعنی در غالب مشخص آترا میبیند و اعم از اینکه اینگونه‌ها هنرمند یا آنگونه از هنرمند باشد. یک هنرمند ایرانی وقتی شعری میگوید، از حال و هوای ایران سخن میگوید. اینجا و اکنون بودن شعر لزوماً بهر هنر شعر راز بسین نمیدرد. میبواند شعر اینجایی و اکنونی باشد و در عین حال هنر ناب هم باشد.

جواب: اینجا همه حرفهایی است که من براتستی همایش را میبیزم. سالیایی پیش، میشه گفت. سال پیش این پرش در گستره نقد هنر و شعر امروزی ایران مطرح بود که آیا هنرمند و آژان میباید برای جهان و جاویدی کار میکند یا برای اینجا و اکنون. پاسخ خود من، آرمنا این بود که البته برای جهان و جاویدی اما جهان را اینجا و جاویدی از اکنون آغاز میباید.

سؤال: این جاویدی بودن را در واقع فقط فرمایستیا نیست که میباید تا ما شعر ناب میگویم، بلکه بخشی از چپ انقلابی هم همین نظر را دارد. مطلقاً کسی را میخانسیم گفته بود شعر باید بر ولتا برای تمام جهان را تصویر کند، یعنی که اگر شعر خیلی جهانی نباشد، یک ناسویالیست متنگ نظرانه است. میخوام بگویم این نساب کردن فقط آژان سو نیست، از این سو هم هست. یعنی در واقع باید با هر دو سطح ناپ گرایب دعوا گرفت.

جواب: سوسیالیسم در هر لحظه‌ای از تاریخ و در هر سر جای از جهان، از آن لحظه میوزه از تاریخ و آژان جای میوزه از جهان است که آغاز میشود. برعکس اگر بیاندیشی، سرنا را از سر کشادش میزنی. برای آنکه ما به سوسیالیسم جهانی برسیم، نخست باید ایران، سوسیالیست شونه بر عکس اگر فکر کنی برای آنکه ایران سوسیالیست شود، اول باید جهان را سوسیالیست کنیم. خوب این میشود حرف تروشکی، لزومی نداره تروتسکیست باشی، حتی میتونی تودهای به باشی و آتجوری فکر کنی. یکی از گرفتاریهای حزب توده هم همین است. جهان حزب توده از شمال دریای خزر آغاز میشه و صاف میره به مرکز مسکو آنجا تمام میشه.

سؤال: حالا راجع به رئالیسم سوسیالیستی و رابطه اش با گروه خوردگی عاطفی اندیشه و خیال صحبت کنیم. آیا این گروه خوردگی عاطفی اندیشه و خیال سوسیالیسم است؟ سوسیالیسم وجود دارد؟ و اگر وجود نداد باز هم میتوان رئالیسم سوسیالیستی را هنر بحساب آورد؟

جواب: من فکر میکنم که الان فقط میتوانم گرتاه از پاسخ خودم را به این پرش بدهم. از رئالیسم



دارم نادرست سخن میگم - باری برداشت من از رئالیسم اما چیز دیگری است - برداشت من از رئالیسم گراژنگر بودن صرف واقعیت - و گراژنگر بودن واقعیت صرف نیست - رئالیسم را اگر در ایمن راستای تکت بندی ببینیم، پیش پندار تو این خواهد بود که هنر، گونه ویژه‌ای است از اندیشیدن - اما هنر گونه ویژه‌ای از اندیشیدن نیست - هنر گونه‌ای وسیع‌تر است از گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال - خوب بسا اینهمه هنر می‌تونه رئالیستی باشد - در چه معنا؟ در این معنا که درست بهمان اندازه که اندیشیدن من بسه واقعیت اینجا و اکنون بخشی است از واقعیت اینجا و اکنون، عاطفه‌های من نسبت به این واقعیت بخششی واقعیت از این واقعیت و خیال من بر بخورد به ایمن واقعیت بخشی است از واقعیت و خیال من در رئالیسم را اینجور ببینیم - در این معنا رئالیسم، فقط گزارش روزانه‌ها و واقعیت روزمره نیست، برخورد عاطفی من با این گزارش نیز بخشی است از همین روزنامه - تحسین مسن خیال آفرینهای من نیز بخشی است از همین واقعیت - در این معنا که در رئالیسم سوسیالیستی نباید گفتمان فرمابندگان بازیمناسیم - در رئالیسم سوسیالیستی معناست که ما در رئالیسم سوسیالیستی و خیال فرموده، فقط اندیشه است - آنگاه اندیشه از پیش‌قالب گرفته - خیال و عاطفه بناگزی به قربانگاه حزب کشانده شدند - و این چنین است که رئالیسم سوسیالیستی بدل می‌شود به "رئالیسم" سوسیالیستی

سؤال: فکر نمیکنی ادبیات حزبی بعد از عبور از گذرگاههای خوش به ادبیات دولتی تبدیل میشو د - ما که باحزب مواجیم در "اپوزیسیون" و گاه با حزب در قدرت مواجیم پس با ادبیات دولتی مواجیم - یعنی ادبیات حزبی، ما در ادبیات دولتی نیستیم به یک تعبیر؟

جواب: بنظر من این پرسش نیست، این یک باخچه، روال تکامل رئالیسم سوسیالیستی در شوروی را یکبار چشم‌تاریخی خردمان بیاریم - پیش‌سروان بنیامین گراژنگر براسی آزاد بود در هفت دولت - اما بعد خودش پذیرفتند که در خدمت یک حزب باشند - آن حزب آنگاه که آن پارام با در خدمت در آمدند، یعنی به آن پیوستند، هنوز در "اپوزیسیون" بود - هنوز حزب نبود - اما سرانجام آن حزب، دولت شد - خوشبختانه برای پرولتاریای جهان - اما بدبختانه برای هنر - رئالیسم سوسیالیستی شد دیدگاه هنری حزب - حزب پرولتاریا اگر براسی میخواد برابری تاریخی انسانی را آزاد تاریخی انسانی همراه داشته باشد، بهتر این است که در زمینه هنر هیچ دخالتی نداشته باشد - املا مستوری نفرماید - اما آن حزب آغاز کرد به فرمایش فرمود - برآیند این چونگی همان بود که خودت گفتی - ادبیات انقلابی شده بود ادبیات حزبی - ادبیات حزبی شد ادبیات دولتی - برآیند اینکار چه بود؟ این بود که پیش از انقلاب اکثر در آستانه انقلاب اکثر، ادبیات مردمی خلقهای روسیه به جهان بقیه در رفحه ۹

جامه، زمانه و جهان کنونی خردمان. رئالیسم به هیچ روی معنایش این نبوده و این نیست که آنچه در گوهر هنر با اهمیت است، اندیشه است و خیال نیست - هرگز چنین نبوده *

سؤال: بگذارید من سؤال را اینگونه طرح کنم در ۲۰ سال پیش نکتویتر اکتسابی نوشته بنام رئالیسم و ضد رئالیسم - این نطقه بدموژی شد بویژه در چپ انقلابی - ما یعنی تگویی فکتر رئالیسم سوسیالیستی معنی‌ساز جهان است - بین دانیف والکسی تولستوی هیچ فکتری نیست و هر چی جز این است، بویژه از لحاظ شیوه خلق آثار هنری، هم‌اشار مال بویروازی است - این در جامعه ما به مثابه یک فرهنگ تبلیغ شده است *

جواب: اجازه بدید این را در همان راستایی که می‌اندیشیده‌ام حرف بزنم - برداشت آقای باصلاح دکتتر میترا از رئالیسم در هنر، در حقیقت هم از آغاز و از پیش یک برداشت ضد هنر است - و در این راستاست که او به تضاد رئالیسم و ضد رئالیسم در هنر میرسد - آنگونه از برداشت از هنر بر بنیاد یک پیش پندار استسوار است - و این پیش پندار اینست همچنان که علم‌های گوناگون، هر کدام بیان کننده اندیشه‌هایی از دانش انسان یا انسانیت‌اند - هنر نیز بیان کننده یا گراژنگر اندیشه‌هایی است از انسانیت - خوب اگر چنین باشد گونه اندیشه داریم - اندیشه پیرو و اندیشه ارتجاعی. اندیشه پیرو و اندیشه ارتجاعی است که با واقعیت تاریخی خود زمان و آینده همخوان باشد - اندیشه ارتجاعی، اندیشه‌ای است که رو به گذشته داشته باشد - از یکسو، سیاه‌ها را داریم و از سوی دیگر سفیدها را - تکلیف همه چیز از پیش روشن است - نکته این است اما و این یک کشفی نیست که من امشب با شما در میسان بگذارم - اگر بیلخاند را هم بخوانید، تازه بیلخاند یکی از عقب‌مانده‌ترین اندیشمندان ماست در راستای هنر لوناچارسکی - تازه آنگاه فطکی خیلی گفته شده‌است، آنهم‌ای بسیار درخشان‌تری داریم در این راستا - و باری میخوام حرف خودم را بزنم اگر اجازه باشد، - معصولا در فرهنگ چینی که به ما آمده‌اند، کسی حق ندارد حرف خود را بزند - برای اینکه حرف خود را بزنم اول لازمست چند فاکت بیوری - من اینگونه نیستم - هرگز نبوده‌ام، چرا بودم یک وقتی - حالا متأسفم که بوم - دیگر نخوام بود - سخن خودم را بگویم - من گمان نمیکنم که هیچکدام از اندیشمندان کنونی ایران هیچ‌چیزی درم داشته‌باشند از هیچکدام از پیروان خودتون - بزرگ‌تر از سرگه پیشروان ما به‌ماده‌اند همین بوده است - درسی بوده‌است که ما فراموش کرده‌ایم - خرد دیالکتیک با مارکس آغاز نشد و با اوتام نشد - هر کدام از شما یکبار مارکس هستید یک لنین هستید در برخورد با شرایط تاریخی خودتان - بی‌اندیشید و تمعیم بگردید - زمانه شما زمانه ویژه شمامت - زمانه‌ای است یگانه تنها - هیچ چیز در تاریخ دو بار تکرار نمیشود و در نتیجت نقل قول اولردن از این و آن هیچ مشکلی را هرگز حل نکرده و نخواهد کرد - بخشید که من از لوناچارسکی و یا بیلخاند سخن گفتم - سخن خودمان را بگویم - من سخن خودم را میگویم - اگر نادرست است شما پارام من برای من روشن کنید که

سوسیالیستی که سخن میگوشم براسی از یک نمود بویژه و تعریف شده تاریخی سخن نمیگوشیم - دست کم از دو نمود سخن میگوشیم - یکی نمودی است که مستاورد پارام گذشته سوسیالیست ماست در راستای پیشبرد هنسر سوسیالیستی - ببخشید هنر سوسیالیستی نداریم - یکی نمودی است از دستاوردهای باران گذشته ما در راستای پیشبرد هنر - دوم برآیند تصمیم‌گیری یک حزب است که هنر چگونه باید باشد - این دو نمود را در تاریخ تکامل هنر، در راستای تکامل سوسیالیسم باید از همدیگر بازیمناسیم - و گرنه دچار قسمی خط در قضاوت خواهیم شد - در این معنا که، یا با رئالیسم سوسیالیستی موافقت خواهیم کرد و معنای اینکار، این خواهد بود که با قسمی هنر حزبی داریم موافقت میکنیم - یا با هنر حزبی مخالفت خواهیم کرد و معنایش این خواهد بود که با رئالیسم سوسیالیستی داریم مخالفت میکنیم - این دورا از همدیگر باید بازیمناسیم - از یک سو پیش از انقلاب یکبار بیشتر و در سالهای آغازین پس از انقلاب، هنرمندان شوروی و دانشمندان گسترده‌های گوناگون هنر بویژه در گستره داستان نویسی و شعر که شیوه و سبک خرد آفریده‌شان، چیزی بوده هنر شناسان و منتقدان آترمان - اسمن را گذاشتند رئالیسم سوسیالیستی و من یکی هنوز هم فریتمی بریم - از سوی دیگر "ژدانفیس" را داریم که به پیروی از منویات شخص اول مملکت سوسیالیستی آمد و گفت که یگانه سبک هنری، یگانه شیوه آفرینش هنری این است و جز این نیست - اینانند از همدیگر در تاریخ جدا شدند - من با رئالیسم سوسیالیستی، چون مستاوردی از پارام خودم، بسیار ن تاریخی خودم که در راستای شکوفاندن انقلاب اکثری پیش فرمفند، البته که موافقم - مگر می‌توانم مخالف باشم؟ و گمان میکنم که در شعر و داستان نویسی امروز ایران نیز اگر خواسته باشیم شعر و داستان نویسی پیروی امروز ایران را، اسکن را، شیوه آفرینش و اندیشیدنش را یک تعریف اعجاز از بدیم، باز در همین حود وحوش باید سخن بگویم و رئالیسم سوسیالیستی تعبیر نادرستی نخواهد بود - اما در برابرش، با رئالیسم سوسیالیستی به معنای حزب فرموده، به معنای سوسیالیسم "ژدانف" فرموده روبرو هستیم - اینرا من یکی هم از آغاز تنها جاودان باهاش مخالفم - رئالیسم سوسیالیستی چسبون دستاوردهای تاریخی هنرمندان ویژه که از برش ویژه‌ای از تاریخ تکامل هنر در شوروی، یکی از زمینه‌های بنیادی شکفتنی اندیشه هنری خود من بوده است - رئالیسم سوسیالیستی، چون فرمایش حزب ما یکی از گوها یکی از کشتارگاه‌های هنری است که من عاشق آن هستم - رئالیسم سوسیالیستی چون دستاوردهای پارام تاریخی ما، بهمان راهی میروید، میرفته و خواهد رفت که ما میرفته‌ایم و داریم میرسیم - رئالیسم سوسیالیستی در معنای ژدانف فرموده‌است اما سرانجام به گونه‌ای رئالیسم "سوسیالیستی" می‌انجامد *

سؤال: رئالیسم سوسیالیستی به کنار - در خودم رئالیسم بعنوان واقعیت گرائی، آیا تائافی وجود ندارد؟

جواب: نه، اگر رئالیسم هنری به آن معنایی که شما میگوئید، باشد - اصلا چیزی بنام هنر نداریم - رئالیسم فقط علم خواهد بود - رئالیسم در هنر یعنی گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال با نظر داشتن به واقعیت تاریخی

چشم انداز تاریک و خطرناک "ایدز"

بیماری مسری ایدز سال‌هاست ایجاب و جستناکتاری به خود میگیرد. اگر روزگاری و باطاعون، آبله و تیفوئید جان انسانهای یک شهر و حتی کشوری را درو میکرد و توده‌های ناکاگاه‌آنها به نفرین خدایان نسبت میدادند و برای رفع آن دست به دعا میبشند، امروزه بیماری ایدز نیز در نوع خود به همان اندازه ویرانگر است و قرآشن نشان میدهد که اگر جلوی آن گرفته نشود حتمی از آن بیمارها نیز خطرناکتر خواهد شد.

سازمان جهانی بهداشت و تندرستی در روزجهانی ایدز به آمارهای هشکننده که فروری است بدان نظری افکند. این سازمان برآورد میکند که آغاز بروز این بیماری میبایستی یک میلیون و سیصد هزار نفر به این مبتلا شده باشند که بیش از سیصد هزار نفرشان زن هستند. در همه جاری حداقل دو میلیون زن در اثر این بیماری مخصوصاً در آفریقا تلف خواهند شد. این سازمان همچنین گزارش داده است که ایالات متحده آمریکا با ۱۵۲۲۳۱ نفر مبتلا پایدیوئید و روگاند با ۱۵۵۶۹ نفر جزیریل با ۱۲۴۰۵ نفر، ژریر با ۹۱۳۹ نفر، فرانسه با ۹۷۱۸ نفر، کنیا با ۱۲۹ نفر، ایتالیا با ۷۵۶۴ نفر، مالاوی با ۷۱۶۰ نفر، تانزانیا با ۱۲۸۹ نفر، اسپانیا با ۶۰۶۷ نفر و آلمان با ۵۴۰۲ نفر در رده‌های بعدی قرار دارند. همچنین قاره آمریکا شمالی و جنوبی ۸۵۵۹۵ نفر، آفریقا ۷۶۶۰۷ نفر، اروپا ۱۷۲۵ نفر و منطقه غرب اقیانوس آرام ۲۲۲۷ نفر بیمار مبتلا به ایدز دارند. این ارقامی و بسیار ناقصند و تنها میتوان از آنها بعنوان عاملی هشدار دهنده یا کارد زبیرا نه تنها از دجا

کشر تگری بویان نیامده است بلکه مشخصاً آمار کلی در مورد، مثلا بقاره‌ها هیچ چیز مشخصی را نمیتواند روشن کند.

از سوی دیگر عوامل اجتماعی، فرهنگی و روانسی متعددی در کار است که نمیکند همه مبتلایان به ایدز خود را به موسات مشؤل معرفی کنند. بهین دلیل است که این سازمان در گزارش خود گفته است: "در حالی که در مردوینچاه و شش کشور جهان ۳۰۷۰۰۰ مورد ایدز به ثبت رسیده است، تعداد از این بشمار بیشتر حس زده میشود."

فقر، نبود فرهنگ و دانش، اختلافات شدید طبقاتی و معائب گوناگون دیگر خود به گسترش این بیماری کمک میکنند. مثلا در عین حال که ایدز در کشورهای آفریقایی و آسیایی عتا ناشی از روابط جنسی گوناگون است، در کشورهای پیشرفته صنعتی هم جنسی بازی و اعتیاد علست اصلی ابتلای نوسوم افراد به ایدز است. مقایسه ساده‌ای بین مبتلایان زن مرد و کودکان نشان میدهد که زنان در مقابل این بیماری نسبت به مردان مستاعرل ترند و همچنانکه در اغلب زمینه‌ها بدین ستم میشود در این زمینه نیز ایسن زنان هستند که عواقب اجتماعی چنین بیماری خطرناکی را بایستی بیشتر از مردان تحمل کنند و کودکان نیز قربانیان غیر مستقیم و اسفناار این بیماری اند بخصوص در کشورهای عقب نگذاشته شده و فقیر. علیرغم آنکه ایدز از اوزائل دهه هشتاد بعنوان بیماری مسری خطرناکی شناخته شده است. اقداماتی که تاکنون

برای مبارزه با آن شده عمدتاً سطح آزمون و خطا و بعضاً حقوقی قانونی وکلا هشدار دهنده باقی مانده است. در علم پزشکی تلاشها بیشتر در جهت تشخیصی بیماری و بسنا طولانی تر کردن عمر فرد مبتلا به ایدز انجام گرفته است. علاوه بر این در پارهای کشورهای صنعتی قوانینی وضع کرده‌اند که بیشتر داروی پس از مرگ است. مثلا به این نتیجه رسیده‌اند که اگر هم جنسی بازی غیر قانونی باشد، همجنس‌بازان مبتلا به ایدز از معرفی خود خود در ایرو خواهند کرد. بهین دلیل هم جنسی بازی را قانونی کرده‌اند، یا در پارهای کشورها مثلا برای کسی که پس از روشن شدن بیماری‌اش طی یکبخته اطلاع ندهد تا مبلغ سه هزار دلار و برای کسی که وجود مبتلا بودن به ایدز تن به فحشا دهد و یا با فواش رابطه جنسی برقرار کند تا ده هزار دلار جریمه تعیین کرده‌اند.

مهمیزان که هیچک از این اقدامات، بخرند هم‌شو، زمینه گسترش ایدز را هدف نگرفتند. اگر در جوامع پیشرفته صنعتی ساهاست نمونه‌ای از بیمارهای مسری چون وی‌ا، مالاویا و... دیده نشده است، در بسیاری جوامع آفریقایی، آسیایی، آمریکای لاتین و... هر روز صدها نفر در اثر ساده‌ترین بیمارها و ناشدن هیچکوه دارو و درمان جان خود را از دست میدهند و برای اینان نه تنها ایدز بلکه پیش‌باقتها متن بیماری‌ها نیز درحد خود خطرناک هستند. بشريت متدین میبایست بسراری ریشمکن کردن ایدز و بیمارهای دیگر کامیابی شتابانتر بردارد!

ادامه از صفحه ۱

حزب دموکراتیک مردم ایران

مدافع "نظم جدید جهانی" آقای بوش!

در سر مقاله راه‌آزادی شماره ۸۰ بدین صورت آمده است: "نظم نوین بین‌المللی که امروز از آن سخن میسرود نمیتواند از درون جنگ و خونریزی شکل گیرد. این نظم باید راه‌طیابی متناسب با مضمون مورد ادعای خود برای حل مسائل را ارائه دهد."

نیروهای ترقیخواه و صلح دوست جهان کوچکترین تردیدی در ماهیت تجاوزکارانه و ضددمکراتیک نظم جدید جهانی ایالات متحده آمریکا ندارند، و بیسک میدانند که نظم جدید جهانی‌مورد نظر آقای بوش تقسیم جدید جهانی و وابسته کردن جهان سوم و غارت آن است. حزب دموکراتیک مردم ایران شمارها و خواسته‌های مردم صلح دوست و ترقیخواه جهان را به "عاره" گرفته تا بتواند آنها بطور یک جانبه و در دفاع از موضع نیروهای ارتجاعی و سرکوبگرانه آمریکا و متحدانش مورد سو استفاده قرار دهد. موضع جانبدارانه ح. ۱۰۰۰

به نفع آمریکا و متحدانش صریح و روشن است: "حزب دموکراتیک مردم ایران خواهان قطع فوری همه عملیات نظامی در منطقه و آغاز تلاشها دیپلماتیک برای وادار ساختن رژیم عراق به ترک کویت میباشد." همانگونه که پیداست در موضع گیری آقایان نواندیش کلمه‌ای در حکومت آمریکا و متحدانش که مردم بی‌دفاع عراق کویت را زیر سوزاران هزار تن بمب نابود میکنند، نمیتوان یافت. حزب دموکراتیک با جمله‌بندی‌های ناروشن و چندپهلوی می‌خواهد جنایت آمریکا و متحدانش را در منطقه ناچیز و کم اهمیت جلوه دهد.

حزب دموکراتیک مردم ایران بظاار از کنفرانس بین‌المللی برای یافتن یک راه حل جامع مردم ایران ساهاسل و مناقشات منطقه چون مسئله فلسطین و اسرائیل، توزیع عادلانه ثروت نفتی شبه جزیره عربستان در منطقه و رفع اختلافات مرزی و کاهش توان نظامی کشورهای

منطقه و بیوزره اسرائیل، پایان دادن به نقش خشن حقوق بشر و نادیده گرفتن حق حاکمیت ملتها، احقاق حقوق اقلیتهای ملی حمایت میکند تا مضمون واقعی ایسن خواسته‌های نیروهای صلح خواه و مترقی را به یه‌خواست مشخص آمریکایی تنزل دهد، در بند پایانی اعلامیه هیئت اجرایی به مباحث مضمون و محتوی کنفرانس بین‌المللی آمریکاییزه می‌شود: "تشکیل این کنفرانس نه بعنوان توجیه ماندگار شدن نیروهای عراقی در کویت، کبیرعکی از جمله بعنوان حربه‌ای برای خروج سرختر نیروهای عراقی از کویت باید بکار گرفته شود." سر مقاله راه آزادی در این رابطه موضع صریح‌تر و روشنتر دارد: "حل بحران خلیج فارس فقط با تخلیه کویت و اعاده حاکمیت ملی این کشور قابل حل است." این موضع گیری حزب دموکراتیک مردم ایران قاعدتا باید از این "تحلیل" ناشی شده باشد که: اگر آمریکا بتواند صدام را از قدرت برکنار سازد و بیک حکومت دست نشاندہ بجای آن بشناسد، در این صورت به احتمال قوی آمریکا برای حفظ توازن در منطقه، "طرح رونقده" ای هم برای جمهوری اسلامی در نظر دارد، و چون در صورت پیاده شدن این "طرح" سر آقایان نواندیش و لیبرال بی‌کلاه نماند، مدافع "نظم نوین بین‌المللی" آقای بوش شده‌اند!

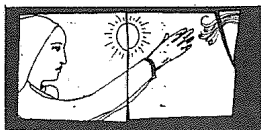
ملك خزایی بر اساس قصه‌های ایرانی فیلم میسازد

ترجمه ب - خاکی

او میگوید در زمان شاه، در مورد دوچیز نمیشد صحبتی به میان آورد یکی از آنها کمونیسم بود، آدم حتی نمیتوانست از وجود کمونیسم اسمی بر زبان آورد، دیگری فقر بسود. کسی اجازه نداشت فقر را موضوع فیلم سازد. یا اینکه آدم مجبور بود حوادث را به گذشته برگرداند و ایران صد سال پیش را نمایش دهد. آدم باستی عقاید خسود را مخفی نگه میداشت. فیلمسازانی که عقاید خسود را مخفی نمیکردند مرکز اجازه نمایش فیلمی را کسبه ساخته بودند دریافت نمیکردند. بعد از انقلاب موضوعها و چیزهای دیگری وجود دارند که طرح و یا نمایش آنها ممنوع است، و یکی از مشکلات اصلی اینست که زنان نمیتوانند بدون چادر ظاهر شوند و این بسیار مسخره از آب در می‌آید که زنان را با چادر در حالتی طبیعی مثلا در رختخواب نشان داد."

"انتخاب مشکل"

براحتی میتوان گفت که وضع بسیار غیر منطقی میشود، اینکه انسان همه اوقات سعی کند خود را بسا محدودیت‌های جدید وفق دهد و بسیاری از هنرمندان آن به دلایل سیاسی مجبور به ترک کشور شده‌اند. اما ملك خزایی میگوید در اروپا و امریکا بسیاری از تریک ایران‌شیمانند زیرا آنان در وطنهای جدیدشان امکان کار در ارتباط با ساختن فیلم را ندارند. اغلب آنها به کار در رستوران‌ها و یا آژانس‌ها که ما میدانیم در سوئد به کار نظافت چگیری و پیاه فروش بلیط متروها میپردازند. کدامیک مشکلات است اینکه اصلا نتوان فیلم ساخت و یا اینکه با وجود سانسور شدید فیلم ساخت؟ خود ملسک شانس آورده است. او در خارج ارتباطات زیادی با همکاران قدیمی خود داشت و انگهی او برخلاف بقیسه وقت خارج شدن از ایران موفق به همراه آوردن فیلمهایش نیز شده که این به او وضعیت مناسبی برای شروع ایجاد کرده و وقتی سن از او در مورد برنامه آینده‌اش میپرسد جواب میدهد که او بدستی کار روی کتابی را انتخاب کرده است. تفسیری مصور از قصه ایرانی شاهزاده و غزال، که بزودی در فرانسه بر زبان فارسی و فرانسوی منتشر میشود. و انگریمی اوتقد کار روی یک سری فیلم کوتاه با ماجراهای جالبست را دارد، اینتالیا مشتاق تولید آنها است اما او میخواهد اول بولی برای "فیلم خلبان" تهیه کند.



ملك خزایی را جذب کرده و چرا او ساختن فیلم براساس آنها را مهمی انگارد؟

"من میخواستم قصه‌های قدیمی را جمع آوری بکنم. قصه گویی يك سنت بسیار قدیمی در ایران است حتی در حال حاضر نیز نقلانی وجود دارند که به دهات کوچک رفته و با يك كلك یک تابلوی بزرگ (نقاشی شده آبه نقل داستانهای تاریخی میپردازند. همین تاریخ تکرار و تکرار میشود. اما نقل آنها طبق احساس رایج میان مردم تغییر میدهد و این تغییر همیشه جریان دارد. اگر فقط بسه باز نویسی (نوشتن) این قصهها اکتفا شود عده کمی از جامعه میتوانند به آنها دسترسی داشته باشند. چرا که بسیاری از ایرانیان هنوز بیسوادند."

ملك قصهها را رویها، آرزوها و خواسته‌های مادران میداند که برای فرزندان خونقل میکنند. "امری بسیار خصوصی که همزمان و بطور غیر مستقیم بسنه بروی میپردازد. اگر شخص اعمال بد انجام دهد تا کام میشود و این اگر کسی قلبی پاک باشد به خوشبختی میرسد. محتوایی ساده در دنیای پیچیده، قصه‌ها موجب اعتقاد به نیروی خارق العاده و ماورالطبیعه میشوند. انگرس شخص چیزی را به اندازه کافی و با قوت آرزو نکند میتواند به آن برسد." البته ملك عقیده دارد که اعتقاد در قصه‌ها باعث اعتقاد در مذهب است. چرا که؟ "اعتقاد در قصه‌ها يك نوع خشك اندیشی نیست، در مذهب پیوسته‌آدم باید شرایطی را بجا بیاورد تا چیزی هم دریافت کند. هیچ چیز مجانی داده نمیشود."

او (ملك) در فیلمهایش سعی میکند قصهها را به شکلی بسیار ساده تشریح کند بدون اینکه تفسیرهای بیش از حد شخصی‌اش را در آن دخالت دهد. او یک تصویر و تزیین کمی را بکار میگیرد، همه آنها در محل همان اصلی فیلمبرداری شده‌اند، در روستاها، در خیابانها و فیلمها بسیار زیبا هستند.

"مطالب ممنوعه"

ملك خزایی خود را يك هنرمند ایرانی میداند و علیرغم اینکه سالها در خارج زندگی کرده است سعی میکند روی موضوعاتی که به بیشترین ارتباط دارند کار کند. نظر او در مورد وضع هنرمندان و محترمانه همیشه فیلمسازان چیست؟

"من ایران را ده سال پیش ترک کردم و متأسفانه قادر به برگشت نیستم. در مورد پاسپورتم دچار اشکال شده‌ام. در مناجحهها چیزهایی بر زبان آورده‌ام که از نظر آنها فاقسد ارزش است."

اما من فیلمها را هم از فیلمسازهای قدیمی و هم فیلمسازان تازه کار دیده‌ام و هر بار با تعجب مشاهده کرده‌ام که ساختن فیلمها متاثر از آنچه که اتفاق افتاده نشده است. فیلمسازانی که در ایران مانده‌اند فیلمهای زیادی ساخته‌اند که تعدادی از آنها جزو فیلمهای بسیار خوب هستند. بیدارکننده موضوعاتی برای فیلم و گذشتن از سانسور مشکل است."

ملك خزایی به بسیاری از نقاط ایران سفر کرده است. قصه‌های ایرانی را جمع آوری و نگهداری کند.

"قصه‌های بسیار کهن سینته به سینته نقل شده ایران دارد زیر فشار "زور" و دیگر قهرمانان امریکایی محسو میشوند." او قبل از اینکه ایران را ترک کند موفق شد ۹ فیلم بسازد، و اواخر اقامت نهماله‌اش در ایران مصادف بود با مشکل تر شدن کار برای زمان در ایران.

"کسی مالك این قصه‌ها نیست، برای آن نویسنده‌ای نمیتوان یافت، آنها متعلق به مردم معمولی هستند" اینها گفته‌های ملك خزایی فیلمساز ایرانی‌اند. او مساه فوریه ۱۹۹۰ را سوئد دیدار کرد و فیلمهای خود که بر اساس قصه‌های ایرانی ساخته شده بود در مرکز فیلم استکپلم به نمایش گذاشت.

او وقتی ۱۲ ساله بود به لندن رفت و کم‌کم در رشته طراحی تحصیلاش را تکمیل کرد. او اولین استاد هنر در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. سپس بعنوان مسئول طراحی در بسیاری از فیلمها کار کرد. وقت برگشتن از لندن به ایران ساختن فیلم براساس قصه‌های ایرانی به فکر رسید. او بر این باور بود که فقط فیلمهای امریکایی در تلویزیون پخش میشوند. ملك بر اساس شانس خوب بود که بعدها توانست این فیلمها را بسازد. در سال ۷۸-۱۹۷۶ ایک سری فیلمهای برای تلویزیون ساخت و مدت کوتاهی بعد در رابطه با سال جهانی کودک توانست يك سریال تلویزیونی بر اساس قصه‌های ایرانی بسازد، اما انقلاب ۵۷ فرارسیبسد و او نتوانست برنامه‌اش را بطور کامل دنبال کند. قبیل از اینکه ایران را ترک کند موفق به ساختن نه فیلم شد. البته اینبار بخاطر مسائل سیاسی بود هر چند خسود او ادعای سیاسی بودن ندارد.

"یا سیاه یا سفید"

یکی از فیلمها شاهزاده و غزال نام دارد و در سواره يك خواهر و برادر که از دست پدر زشتان فرار کرده‌اند میباشد. آنها سر راه به درویشی برمیخورند که توصیف میکند از قصه‌های جادو شده آب ننوشند. اما پسر چنان تشنه است که مجبور به نوشیدن میشود و به این ترتیب به غزالی تبدیل میگردد. شاهزاده‌ای جوان که به قصد شکار بیرون آمده غزال را دیده و میخواهد او را شکار کند اما خواهرش موفق میشود که او را نجات دهد. شاهزاده خروپ آنها را با خود به خانه میبرد و عاشق دختره شده است او از دواج میکند. سر از ماجراهایش و شکستهای زیادی بر او دوباره به شکل انسان درمیآید. خواهر يك پسر بدنی میآورد و همه به خوشبختی میرسد. این نوع قصهها را ما زیاد شنیده‌ایم، همیشه پدر زشتی بی‌عاطفه، شاهزاده‌های زیبا، دختران فقیر اما خسود و عاشق، بی‌زوری، سرخی، چوچه‌اشکام، آدم میتواند تصور کند، که همه آنها تصویر بسیار ساده‌ای بدست میدهند. همه چیز یا سیاه یا سفید است پی چه چیزی در قصهها

گفت و شنودی با اسماعیل خوئی

انسانیت چند تا از بزرگترین چهره‌ها و درخشانترین چهره‌ها و بزرگترین غولهای ادبیات جهان را عرضه کردند. اما می‌ای انقلاب آنگاه که حزب رهبری جنر را بر بسمه خورشید گرفت شاعر نوپسند طراز اولی دیگر از آن ادبیات برنیامد. درخشانترین شاعرش که مایاکوونسکی باشد. خورشید از اکت. «دراست‌ترین نویسنده‌ی نوزالان اگر خوب نگاه کنید درخشانترین چهره‌ها، چهره‌هایی هستند که بر ضد آن ادبیات کسار کرده‌اند. مکتور زویاکووی پاسترناک یک کار درخشان ادبی است. پاسترناک بهر حال یک چهره درخشان است از ادبیات سوسیالیستی به گمان من. حتی "سولژنیستین" الان البته گفتن این حرف مکنه بسیاری از یاران مسرا برزجانده ولی به گمان من ادبیات سوسیالیستی بیشتر در این راستاست. در راستای همین از جامع‌ست از خودگریختگان است. یعنی از حزب خودگریختگان است که خودش را نشان میده. وای بر حزبی که این را نفهمد. والته از سوی دیگر وای بر نویسنده‌ای که این را نفهمد.

سؤال: حتما یادتون هست که در یکی از ماهه‌های برنامه "شورای ملی مقاومت" قید شده بود که ما بسا ایدئالیم ادبی مخالفیم، و مروج رئالیسم در ادبیات خواهیم بود. و این بدان معناست که ایدئالیسم از ادبیات است. از هم اکنون که ما در پوزیسیون هستیم بحث بشود و باصلاح رئالیسم در دستور کار هنرمندان آینده جامعه آرمانی ایران قرار بگیرد. آیا فکر میکنید ایسن برخورد یا هنر منحصر به یک گروه خاص است یا طلسز فکری فراگیر است؟

جواب: من براسی‌نخوانده‌ام آن سندی را که شما به آن اشاره میکنید در نتیجه نمیتوانم که نظر سازمان مجاهدین در این زمینه چیه. ولی اینکه در میتوانم بگویم که اگر سازمان مجاهدین بدین گونه که شما میگویند تکلیف هنر را تعیین کرده باشد، من یکسی از هم اکنون به شما و تاریخ آینده انسانیت اعلام میکنم که هرگز رئالیست نبوده‌ام و تا به جوییدن ایدئالیست نخواهم بود. اما به گمان من گرفتاری در برخورد بسا فرهنگ و هنر، نسبتا به گرفتاری هنر و فرهنگ در پیوند با سازمان مجاهدین محدود نمیشود. سازمان مجاهدین البته چنین که هست الان سازمانی مجاهدین چندانیکه بوده است، نیست. سازمان مجاهدین وقتی بود که یکی از سازمانهای پیشرو و انقلابی ایران ازبایا میشد. اکنون اینانظر من از سازمان بدل شده به سازمان برادر خواندگی، خانوادگی و قبیلهای که روزبه‌روز مختصا و ویژگیهای یک نهاد درون‌گرا و در درون خود بسته مافیایی را پیدا میکنند. و هراس ندارم از اینکه بشما

اندک اندک بی بردم نه، که همه سازمانهای دیگر هم همینطور هستند.

نکته بسیار با اهمیت در این زمینه اینستکه، هرچه در راستای سیاست خنثی‌شدن و دقیق بودن با اهمیت و لازم است، در راستای فرهنگ خط‌نکشیدن و آسانگیر بودن لازم و با اهمیت است. معمولا کسانی که از اخلاق سخن میگویند، کردار انسان را به دو بخش تقسیم میکنند. یک کردارهای اخلاقی، دو کردارهای اخلاقی. اشتباهی عظیم‌تر از این نمیتوان کرد. کردارهای انسان بخش برسه میشود. کردارهای اخلاقی، کردارهای بد اخلاقی و کردارهای فرا اخلاقی. اینکته من راست بگویم، کردارست اخلاقی. اینکته من دروغ بگویم، کردارست ضد اخلاقی. اینکته اما من آشکوت بخوم، کردارست غیر اخلاقی. از گستره اخلاق اصلا بیرون است. آشکوت خوردن من ارزش اخلاقی ندارد. نسه خوب است و نه بد است. بسیاری از کردارهای انسان، رنگوانگ مشخص اخلاقی ندارند. به اعتبار همین تفکیک در برخورد با سیاست نیز، کردارهای انسان بخش بر دو نمیشوند. یک، کردار سیاسی و دو، کردار ایدئالیستی. درکنار این دو کردارهای فراسیاسی نیز داریم، که رنگ وانگ سیاسی نمی‌توانند داشته باشند. فرهنگ به گمان من یک چنین چیزی است. حافظ فردوسی، شکیبزی و زبان فارسی اینها چسی هستند؟ سیاسی هستند یا فدیاسی؟ پاسخ این هست که فراسیاسی هستند. ربطی به این قولهاها ندارند. نکته اما اینستکه برخورد سازمانهای چپ با فرهنگ، برخورد سیاست زده است. یا با ماباشی یا املاتنباشی. آیا هرگز پیش آمده است که شما بر نشریه "چپان" یا یکی دیگری از نشریات سازمان چریکهای فدایی، شعری از حسن حسام، یا از کامل رفت. مفاصلی، یا از دانشیرون، یا از محمد سحر بخوانید؟ شعر یعنی شعر سعید سلطانپور و خسرو گلسترخی. همین ویس. "راه کارگر" را که باز میکنید، شعر یعنی شعر حسن حسام و پرویز ارکته شکان آن. این راستا البته دوتا از شاعران ما با جان سالم بدر برده‌اند. نخست احمد شاملو، دوم رضا شفیعی ککنکی. اما چرا جان سالم بدر برده‌اند از این بدبختی فرهنگی، از این تنگنا. علتش اینستکه آنها در ایران هستند. یعنی در دستور چپ سرخورده و بدبخت بیرون از کشور نیستند. اگر میبوند در اینجا، اگر احمد شاملو میبود در فرهنگ، بازنگری مییاد موضع خوش را مشخص میکرد. اگر رضا شفیعی اینجا میبود بازنگری آقدر به پروبالاش میبویسند تا سرانجام موضع خوش را مشخص کند. و آنگاه از نیز یک حسن حسام یا یک محمد سحر و یا یک اسماعیل خوبی میشد. خوب شانس آورده‌اند. کسه در تئورس شما نیستند. البته شرط انصاف اینستکه بگویند نازکیها "راهکارگر" یک‌نابریه‌یاریان میکنند. ولی بحث بر سر این نیست. بحث بر سر سکتاریسم سیاسی است. که به سکتاریسم فرهنگی نیز بدل شده است. بحث بر سر اینستکه فرهنگ را، چپ پیشرو، سیاست‌زده کرده است. بجای آنکه سیاست خوش را فرهنگی کند و این برآیندش چی هست، برآیندش اینستکه روز بروز، ایسن چپ در فرهنگ‌فکرتر و فقیرتر، حقیقت‌فریب‌تر و پوزیویانده‌تر و یامانده‌تر خواهد شد. مینمید که یکی از دیگر، این هنرمندان نیز از قاپها و قالبهای پیش ساخته ایسن

بگویم که براسی برای آینده ایران و برای آینده خودم بیش از همه چیزی از همین سازمان در هراس، هنر که دیگر جای خودش را دارد. بنظر میرسد که برخورد فرمایشی سازمان مجاهدین با هنر، یک برخورد تک اقتصادی است. اشتناش نیست. چپ پیشرو ایران نیز به گوهر دیسار همین نگرش واپس مانده و شذوهرنگی و شذوهرنگی است. خورشید باشد و نه بیشتر. برخورد چپ پیشرو ایسراان از برخورد چپ پیشرو ایران، هنری را می‌تواند بپذیرد که در خدمت یعنی توده یا هنر، بسیار واپس مانده‌تر است. حزب توده در برخورد با فرهنگ و هنر بسیار پیشروانه‌تر است و بسیار پیشتر از هنر عمل میکند تا هر یک و همه سازمانهای چپ ماهر گستره چپ پیشرو. و این یکی از تناقضهای روزگار است که واپس مانده‌ترین بخش چپ ایران یعنی راست‌روترین، راست‌زن‌ترین و خاش‌ترین بخش که حزب توده باشد، در عین حال فرهیخته‌ترین، هنرشناخت‌ترین و ارزش‌گذارترین بخش چپ است در برخورد با فرهنگ و هنر. حال آنکه دیگر بخشهای چپ، یعنی چپ پیشرو در همه راستاها بسیار پیشرو است. اما در برخورد بسا فرهنگ و هنر بسیار عقب مانده است. سازمانهای چپ پیشرو، ما در برخوردشان با فرهنگ هنر به گمان من یکس برخورد ویترنیتی است. میخواند و میگویند که بگویند ما نیز هنر و فرهنگ را قبول داریم. ویترنیتی‌سازند از این اعتقاد. این ویترنیتی چی هست؟ آنگاه که نشریه درمی‌آورند رینجاصفحه، سه صفحاها را به ادبیات پیشرو ایران اخصا میدهند. در این سه صفحه یکس پاراگراف شعر هست و یک قصه بسیار بسیار کوتاه و یا بخشی بی بسیار بسیار کوتاه از یکی از قصه‌هایی کسه سازمان لطف فرموده و پذیرفته است که شایستگی اینرا دارد که در آن نشریه چاپ بشود. آنگاه که شعر میگذارند. قصد این نیست که شب شعر بگذارند. قصد اینستکه بگویند ما بودیم که شب شعر گذاشتیم. آنگاه که نمايشگاهی ترتیب میدهند، قصد این نیست که کلمه و یا خدمتی به فرهنگ پیشرو ایران کرده باشند. قصد اینستکه بگویند ما نیز میدانیم که فرهنگ هنر پیشرو یعنی چه. فرهنگ و هنر برای چپ امروز ایران به گوهر مطرح نیست. برخورد چپ پیشرو بسا فرهنگ و هنر، یک برخورد ماکیاولیستی است. یکس برخورد بهره‌جویانه است. یک برخورد تاکتیکی است، نه یک برخورد میمانه و جدی و از روی اعتقاد. چپ پیشرو همچنانکه در راستای سیاست قبیلها ی شده، یعنی از درون به سکتاریسم دچار شده، در برخورد بسا ادبیات و هنر و فرهنگ نیز از درون به سکتاریسم دچار است. هر سازمانی هنرمندان پیوه خودش را دارد و هر کدام از این سازمانها، آنگاه که بخشی فرهنگی میگذارند، باز انگار این خبر را برای افراد قبیله و خانوادها خودش میگذارند. در لندن خود من اینرا به تجربه دریانتم. آنگاه که برای خود من، "سوی کانون نویسندگان ایران" شب شعری گذاشته شده است مثلا چهارم دی پانصد نفر آمده‌اند اما آنگاه که دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در سالگردگشته شدن سعید سلطانپور شی را خواندند برگزار کنند و همان آقای اسماعیل خوبی قسار بوده است شعر بخواند، ۱۵۰، ۱۶۰ نفر آمده‌اند بسا من فکر میکردم که این چگونگی محدود است نه سکتاریسمی که این سازمان از درون به آن دچار است،



ادما ز صفحه ۹

چپ دارند بیرون میزنند.

سوال: برای توضیح سخنانی که کردم، من دقیقاً آن باصلاح فهمی که در برنامه دولت موقت جمهوری مکرراتیک اسلامی آمده بود، نگفتم، ولی اصلاً مهم نیست که چه چیزی گفتم، ولی آیا وظیفه باصلاح بیسک ابوزیسیون مدعی آلترناتیویون، هست که اصولاً وارد این مقلات بشود و آنرا در برنامه دولت خودش قرار بدهد؟

جواب: بلینکه، "حضرت امام خمینی" فقط اسم عزیز را افشا نکرد، بلکه بسیاری از نیروهای دیگر که میخواستند آلترناتیویو باشند برای حاکمیت، نیز افشا کرده است. روزگار یگانه است در تاریخ تکامل ما، بسیاری از سازمانهای سیاسی ما این فرصت تاریخی را یافته اند که زیر چتر خمینیم، گوهر خودشان را به خلقهای ایران نشان بدهند. نشان بدهند که اگر روزی روزگاری جای خمینی را بگیرند، با مردم ایران چه خواهند کرد؟ و این سازمانها هشتون ثابت کرده اند که اگر آنگاه که در ایران روی کار بیایند، چیزی چندان متفاوت با آنچه هم اکنون در ایران هست، نخواهد بود. من هر کدام از اینها را از گروه خوب خمینسون اندیشیده ام یا هر کدام از اشخاصی را که خیلی هم دوست میداشتم دیده ام، دریافته ام که در برخورد با شخصیتان انگار من با یک پیاز رویارو هستم، کسه نخستین لایه، بسیار آزاداندیش و بسیار بزرگوار، لایه بعدی انکنی کمتر بزرگوار و انکنی کمتر آزاداندیش هست ولایه سوم اصلاً آزاداندیشی ندارد ولی خوب بزرگوار بهیچان در آن هست، لایه چهارم باز قابل تسمی گذشت است. لایه پنجم را که باز میکنی از توش، با یک خمینسونی کوچولو میزند بیرون، با یک شاه کوچولو با یک استالین کوچولو. و برای من براسم جای پرش است که راه حل لایه پنجم را که بازمیکنی از توش، با یک خمینسونی دریاندام که برخورد چپ با برخوردی است بسیار بی فرهنگانه، نافریمخته و ضد فرهنگی. فکسر میکنم که برای ثبت در تاریخ، الان میتوانم بخشی از خاطرات خودم را به شما بگویم. زمان آست که من اینکار را کردم. من با همان غوروشوئی که در برخوردی با شخصیت امیر پرویز پویان داشتم، با همان عشقی که به سعید سلطانپور داشتم از ایران بیرون آمدم. انگلستان که رسیدم، نخستین کاری که کردم این بوده شمری را که در ایران برای سعید سروده بودم. فرستادم برای چاپ شدن در نشریه جهان. خوب آن شعر در جهان چاپ شد اما با یک پیشگفتاری، پیشگفتاری این بود که آقای اسماعیل خوشی این شعر را برای چاپ شمسند در جهان در اختیار ما گذاشته است. با تشکر از ایشان این شعر چاپ میشود. پیش از اون، اینرا هم بگویم کسه در این کتابی که مردم دوشمر برای نشریه مجاهد فرستادم خواندین... به من تلقین زد که به خود خود شامت که این شعر چاپ نشود.

روشن شد که پویان واحمدزاده، که خیلی هم با یکدیگر در پیوند بودیم، داستانهاشرا از من پنهان میکنند. بعداً فهمیدم که از سعید سلطانپور هم پنهان میگردند. شمسی به پویان اینرا گفته، که توانگار با من دل یکدله میکنی، داستان ما سه... سخنی گفت که بعداً من فهمیدم یکه چسبی میگفت. گنت اسماعیل تو از مایی، لازم نیست با مسا باشی. من به شما اعتراف میکنم که آنتپ نفهمیدم که چی گفت. ولی بعداً فهمیدم که او چه میگفت. ویست و چهار پنج سالش هم بیشتر نبود، هنگامی که اینگونه می اندیشید. و شگفتا که از کجا آغاز کردیم و به کجا رسیدیم. باری سعید هم بعداً برای خود من گفت که او راهم نیفرخته بودند. سعید بعدها کارش به کارهای کشید. و برای من آمد به انگلستان. و شمری را که برای سعید سروده بودم برای نشریه جهان فرستادم و روی آن نوشتند آقای اسماعیل خوشی این شعر را برای ما برداشته اند تا تشکر از ایشان چاپ میشود. من به یکی از این بچهها گفتم که ایگاش میوشتید آقای بنسنام اسماعیل خوشی این شعر را برای ما فرستادند. که خوب، یعنی چرا چنین کاری را کردید؟ پاسخی آنروزها دریافت نکردم. بعدها که پیش آمد که بروم به آمریکا و در دوایتی از رفقای خود، من در آنجا از نزدیک آشنا شدم که در پیوند بودند با انتشار نشریه جهان. و تنسی از ایشان به من گفت که مسئول سازمانی بیرون از ایران، در پیوند باجیانرید کرد. چرا که اینگونه جانوران هر لحظه ممکن است که رویاری ما با یستید. چنان باید تنها شمر از رفقایی چاپ کند که حاشه شده اند. برای من هنوز هم، دردی که آن لحظه آست که مردم درون جاسم میپسند، که چگونه ممکن است اصلاً چنین برخوردی با کسی که من میگویم که رفیق توست؟ به یک اعتبار حسرف آن رفیق سازمانی ما درست بوده برای اینکه الان نمیپسند که خوبه اعتباری من روی ایشان استفاده ام. اما نسبت کنید که من برای این سخن آن نسبت که پیش بینی ایشان درست بوده است، دو گونه پیش بینی داریم. بیسک پیش بینی ای که به اعتبار قانونهای علمی انجام میشود. دوم پیش بینی ای که بنیادش اراده خودت، خوب این دیگر پیش بینی نیست. برای اینکه روشن بشود که من چارم میگویم، مثالی بزنم. اگر شما به من بگویید سه دقیقه بعد این اطراق پر از خون خواهد بود و قصد این باشد که جاقو را بریزد توی کدم من، خوب این بدان یک اراده است. اما اگر بگویید که در ایران آینده، چه چیز خواهد شد یا نه، اینرا میگویم یک پیش بینی تاریخی. من در همان لحظه روشن شد برایم که آن رفقای ما در برخوردی با هر کدیشی بینی نمیکند. اراده کرده اند که بر ضد فرهنگ باشند. پیش بینی نمیکند که کسانی مثل من سرانجام رویارویشان خواهند استاد. از پیش تصمیم گرفته اند که رویاروی کسانی مثل من بایستند. خوب برآیندش چه میشود؟ این میشود کسه چنان است که هنگامی که در لندن در می آید یک نشریه در فریخته چپ است. اما آنگاه که از لندن میروند و میروند به پاریس، یکباره بر میگردند به آنجا که بنیاد بود. بر همه کس واضح و مبهم است که بیرونتاریخی جهان سرانجام بیرون خواهد شد و ما باید فعلاً به پدر و مادر خودمان احترام بگذاریم و چپ هم خیلی چیز خوبی است و اسام خمینی خیلی بد است. و امیرالایسم هم که بر همه کس واضح و مبهم است که جهانخواه است و از این چیزها. بند برای من نامه مینویسند که حالا شعر تازه ای نداری

که به ما بدهی؟ و یاس چه چیزی باید باشد؟ من میدانم و میبینم که در برای من میا بگویم برگه من میا بگویم رود من، با بگویم حوضچه من، با بگویم نم داب من همین چپ است. ولی فضای تنفسی روز روزی که کمتر میشود چرا بلبلی آنکه یارانی از ما که در مزرگه تصمیم گیری هستند. اما چیزی بنام فرهنگ، چیزی بنام هنر، برایشان مطرح نیست. و علت اینهم که اینگونه چیزها، اینگونه چیزها برای آنها مطرح نیست. اینست که ادماهی بی فرهنگ هستند. شما نوشته های مارکس را بخوانید، یا زندگینامه اش را بگیرید بخوانید، میبینید که مارکس از شکسپر تا حافظ، از شعر تا داستانایری کسه همه را میخواند. و قتیکه میخواند پویان را بخواند. با شمر او را میخواند. امیر پرویز پویان فقط شنیده شمر من نبود. منتقد شمر من بود. سازنده شمر من هم بود. یعنی میگفت اسماعیل اینجا را اگر اینجور بگویم، بهتر است. فرهنگی ما دارد فکر میگردم که درسته، شمر ما از آنجا آغاز کرده ایم و به کجا رسیده ایم؟ چپ بی فرهنگ، و بنظر من حتی چپبند فرهنگ، قبیللهایی با خانوادهاهی که از درون سیاست زده است، و از بیرون هیچگونه بارو اعتبار فرهنکی ما دارند و نه میخواند. من از شما تشکر میکنم. براسم که یکی از شعرهای مرا در آه کارگر چاپ کردید. ولی راه حل این نیست حرفی که من میزنم اینست که چرا در نسبت بین اراده چاپ نمیکنید؟ ولی روی سخن من براسم فقط این است که نگوییم چسرا در نشریه های سازمان چریکهای فدایی، شمری از حسن حسام چاپ نشود؟ چرا در نشریه های کوموله شمری از نعمت میرزا از چاپ نمیشود. چرا محمد سحر در هیچکدام از این نشریه های چپگونه بازتابی ندارد. چرا از سوی دیگر آنگاه که یکی از این نشریه ها شمری از شاعر چپ میکند، انگار که رشوه ای به او داده است. انگار که حسابی او با ساز کرده است که بعداً میخواند از آن بپهر برداری کند؟ تفاوت من که در غربت هستم با رضا شعیبی که در ایران گفتم که چگونه می اندیشم. او در ایران فرست نداشتند است که بگویند چگونه می اندیشد. یا شاملو همچنین، یا اخوان همین، چرا از اخوان هیچ چیز، هرگز هیچ جسا چاپ نمیشود؟ اخوان یکی از درخشانترین اشعار امروز ایران نیست؟

اگر شمری خواسته باشم از شما اینرا یک نتیجه گیری کنم، این خواهد بود که هنر البته میبایست درونی خودش را دارد. میگویم دیسیپلین درونی خودش را. میبایست درونی هنر از درون هنر برای هنر پیش می آید. و نه هنر هوشنگها از بیرون. این معنا در واقعاً تنها در این معرکات که هنر همیشه آسوی هرگونه سازمانیافتگی، هرگونه حزب گرای و بیوزهر گزینده حزب زدگی و امی ایستد. سازمانیافتگی به گوهری یعنی پذیرفتن یک دیسیپلین. هنر به گوهری یعنی بیرون ایستادن از هرگونه دیسیپلین از پیش تعیین شده. در این معنا و از این دیدگاه که نگاه میکنم، همانکه فاجعه خواهد بود برای هر سازمانی اگر نگاه خوش را دستت در دستهای هنری بسیار، برای هنر همیشه فاجعه خواهد بود. اگر نگاه خوش را بدست سازمان هنر از مانی و هنر مع سازمانیافتگی بسیار. سازمان هنر که سازمانیافتگی در راستای سیاست یعنی در پیوند با هر چیزی واقعیت هست که پیش میروند. هنر اما همیشه و به گوهر در راستای آزمانبای انسانی است که شگفته میشود. ادامه دارد.

ادامه ز صفحه ۱

خلیج فارس میسوزد!

درباره عواقب احتمالی انفجار
چاههای نفت

زمین کمک خواهد شد نمود. اما ابرهای سیاه و جرب کربن پس از توقف اولیه در آسمان خلیج و با افزایش درجه حرارت، به لایه‌های استراتوسفر جوزمین وارد خواهند شد. آنها در این مسیر، حالت ابری و بهیم پیوسته، خود را حفظ کرده و پس از ورود به استراتوسفر، به مرور در این لایه پخش شده و در سرتاسر جوزمین پراکنده میشوند. ذرات سیاه مزبور که حرارت بالایی دارند میتوانند بر طبق پارامای نظرات به تشدید تلاشی مولکولهای اوزون کمک برسانند. آنها با ممانعت از تابش خورشید به زمین به کاهش مقدار انرژی خورشیدی که توسط سطح زمین دریافت میشود منجر شده که در نتیجه بطور غیر مستقیم به کاهش محصولات کشاورزی و بارانهای موسمی بویژه در منطقه آسیای جنوبی و جنوب شرقی، ختم خواهد شد.

درباره آنچه که در سطوح فوق آمد، نظرات دیگری نیز وجود دارند که در این باره آن جنبه، فرعی مسئله، موضوع را به گونه، دیگری میبینند، اما در این باره که سوختن حجم بزرگی از مواد نفتی به بهم خوردن شدید و ناگهانی ترکیب شیمیایی لایه‌های مختلف جو خواهد انجامید، نیز در این مورد که پدیده گلخانه‌ای زمین، پدید شده - سوراخ اوزون تشدید شده و در تابش اشعه خورشیدی به زمین اختلالات جدی ایجاد خواهد شد، اختلافی وجود ندارد.

ریخته شدن نفت به خلیج توسط عین - سوراخ ویا بواسطه غرق کشتیهای نفتکش، عواقب هولناک - درازمدتی بر زندگی گیاهان و جانداران آبی آنها خلیج و نیز انسانهایی که در سواحل آن زندگی میکنند خواهد



گیاهان، ماهیان و پرندهگان آلوده شده‌ای که با ششمار میلیونی نشان توده بیمار و رنجوری را تشکیل خواهند داد که خود نیز نمیدانند بواسطه کدام‌پهلا آسمانی یا بیماری مرموز می‌باید رنج بکشند، ساحلهای آلوده ای که هرگز پاک نخواهند شد، وانسانهای بیمارگی که باید بر سر ساحلهای آبی به این آلودگی خوبگیرند - اینها جمله‌گی عواقب تاکنون شناخته شده جنگی تجاوزکارانه است که برای نفت ارزان و تداوم سرگردگی بر جهان صورت گرفته است.

داشتن مواد نفتی مزبور با سرعت خیلی کمی جمع آوری شده و تا آوری کامل و همه جانبه، آنها، صدمات جبران ناپذیری بسه محیط زیست وارد میشود. بسیاری از انواع ماهیان گیاهان و پرندهگان دریایی برای همیشه از محیط زیست طبیعی خود محروم شده و یا خود قربانی فاجعه میشوند. وقتیکه لایه سیاه و غلیظ نفت بر آب جمع آوری شود که در این مورد هنوز اطلاع دقیقی نداریم. تازه فاجعه‌ای که اتفاق افتاده، خود می‌نمایند. آنها آلوده، مواد نفتی شناور،

فساد و دزدی در ترکیه

آمریکا: شوروی همچنان

دشمن شماره یک است!

کنفرانس شورای امنیت اروپا

وین: کنفرانس دوازده شورای امنیت اروپا روز ۲۴

ژانویه در وین گشایش یافت. در این کنفرانس علاوه بر بیست و چهار کشور عضو شورای امنیت اروپا، کشورهای کانادا، ایالات متحده آمریکا و استرالیا و نیز هیئتی از کشورهای اروپای شرقی شرکت کردند. هدف این کنفرانس بررسی و حل و فصل مسأله مهاجرین و پناهندگان به غرب است. کنفرانس نتیجه گرفت که باستی جلو سبیل مهاجرین - و پناهندگان را تا آنجا که میتوان گرفت. در این رابطه تعیین ویزا، معین کردن گنجایش بازار کار و اسکمان مهاجرین و سپس پذیرفتن آنها و تحقیق و تفکیک دوازده، "پناهنده" و "مهاجر" از یکدیگر زمینه استدلال‌های نمایندگان کشورهای گوناگون بود. موضوع مهم و نگران کننده بسیاری شرکت کنندگان تا میل ۵ میلیون مردم شوروی به سفر به خارج از این کشور است. کنفرانس پس از دوازده روز کار خود پایان داد و قرار شد برای طراحی دقیق و جز به جز تصمیمات، اجلاس دیگری در استراسبورگ، برگزار شود.

چندی پیش داستان ورشکستگی شرکت چندملیتی پولی‌یک که حدود ۲۰ هزار نفر در استخدام دارد روشد. این شرکت که رابطه نزدیکی با حزب حاکم و شخصی اوزال الکترونیک فعالیت داشته است. صاحب این شرکت آقای اسیل نادر صاحب امتیاز چند روزنامه پرتیراژ منجمه پرفروشترین روزنامه ترکیه گون آیدین و نیز کوش یکی از روزنامه‌های با اعتبار کشور نیز میباشد و این روزنامه‌ها کابل و در دست در اختیار حزب حاکم کشور گذاشته شده‌اند. دو میلیون دلار زیان‌های این روزنامه‌ها در واقع یک رقم از کمک مالی این سرمایه‌دار به دولت اوزال میباشد و این کمک در عوض مساعدت‌های دولت مزبور و حکومت دست نشانده آن در قبرس در قبایل مادات میوه شرکت بوده است. هم اکنون شرکت مزبور باقرضه بیش از ۳ میلیارد دلار به بانکهای ترکیه و جهان اعلام ورشکستگی کرده است. طبق معمول این کارگران ترک هستند که تاوان واقعی را میبردارند. تنها در قبرس ۸۰۰۰ نفر در معرض بیکار شدن قرار دارند.

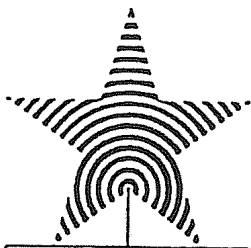
بر طبق اظهارات دیسک چینی وزیر دفاع آمریکا شوروی کمکان، خطر درجه اول برای آمریکا خواهد بود. وی در یک سخنرانی در کنگره آمریکا که طی آن بودجه، نظامی این کشور تشریح شد گفت که تحولات فعلی در شوروی حاوی عنصر قابل ملاحظه‌ای از فقدان امنیت است. هنرمنز نظامیان شوروی معین نگرده اند که به کدام سمت میروند. چینی با عنوان اینکه آمریکا خیال ندارد نقش ژانسدارم بین‌المللی را بازی کند، اما در عین حال میبایست قادر باشد که دریاهای دنیا را کنترل کرده و بحالت بی‌سری خود را در اروپا و منطقه اقیانوس آرام حفظ کند و بسیاری حفاظت از منافع آمریکا و زندگی آمریکائیان، از آسیای جنوب شرقی تا پاناما محالت کند!

بودجه، نظامی آتی آمریکا به مبلغ ۲۹۵/۷ میلیارد دلار بوده و در آن قرار است مبلغ ویژه‌ای به‌ادامه پروژه جنگ ستارگان اختصاص داده شود.

نکاتی از گزارش گریگور گیزی به کنگره دوم

حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان

PDS



صدای کارگر

راه بیان سازمان کارگران نسلان ایران در آمریکا

★ **برنامه های سراسری صدای کارگر:**

هر شب ساعت ۸/۵ روی من کوتاه

و ریف ۷۵ تریبارها ۲ مگهرت پخش میشود .
این برنامه ساعت ۶/۵ صبح روز بعد تکرار میگردد .

★ **جمعه ها برنامه ویژه پخش میشود .**

★ **برنامه های صدای کارگری به گورستان:**

★ **روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه ساعت ۶ بهماز نظر به زبان کردی و فارسی روی من کوتاه و ریف ۷۵ تریبارها ۲ مگهرت پخش میشود . همین برنامه روزهای یکشنبه، سه شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد .**
★ **جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه پخش میشود . این برنامه ساعت ۶ بهماز نظر جمعه تکرار میشود .**

ALIZADI B.P.195
75564 PARIS - CEDEX 12
FRANCE

POSTFACH 650226
1 - BERLIN 65
GERMANY

شوروی و وضعیت بین المللی تغییر یافته است و جرج بوش رئیس جمهور آمریکا موقع از منتقم ششمرده و از ضرورت نظم جدید جهانی سخن میگوید که نتیجه مقدماتی این همین جنگ خلیج میباشد . او تاکید کرد که منظور جرج بوش از نظم جدید جهانی همانا تقسیم جدید جهان و وابسته کردن و زیر نفوذ قرار دادن جهان سوم و غارت مواد خام آن است .

وی در بخش دیگری از گزارش خود به انتقاد از جامعه سرمایه داری پرداخت و تاکید کرد که سرمایه داری قادر نیست مسایل جهان را بطور منطقی و درست حل کند . جامعه سرمایه داری در وضعیتی نیست که بتواند مسایل صلح و خلع سلاح را حل کند و به نایابری اجتماعی و سستی که بر زنان میروند پایان دهد و بر بحران اکولوژی غلبه کند .

گیزی جامعه « سوسیالیسم دمکراتیک » را بعنوان آلترناتیو جامعه سرمایه داری مطرح کرد و سپس به توضیح مشخصات جامعه مورد نظرش پرداخت .

گریگور گیزی رهبر حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان در گزارش خود به کنگره دوم حزب که در روزهای ۲۷ و ۲۸ بهمن در برلین برگزار شد، درباره « مسایل میرم خارجی و داخلی و وظایف حزب سخن راند .

گیزی در گزارش خود به کنگره به تغییراتی که در یکسال گذشته در جامعه آلمان حزب رخ داده و رابطه نزدیک و تنگاتنگ بحسبهای برنامه‌های که در حزب جریان دارد بسا وضعیت بین المللی و همچنین با وضعیت آلمان اشاره کرد و وی در رابطه با وضعیت کشورهای سوسیالیستی که بخشی باثبات کامل مواجه شده‌اند و بخشی به بحرانهای عمیقی گرفتار آمده‌اند تمکث کرده استدلال نمود که شکست سوسیالیسم موجود در اول عالم عینی و ذهنی بوده است .

وی در رابطه با تاریخ جنبش کمونیستی، منتظر شده که تاریخ کمونیسم تا تاریخ فداکاریها، محرومیتها و دست‌آورد های بزرگ و همچنین توأم با اشتباهات و خطاها و جنایات بوده است .

گیزی در بخش دیگری از گزارش خود به جنگ خلیج (فارس) و مسایل منطقه خاور نزدیک اشاره کرده خاطر نشان ساخت که بخاطر شکست سوسیالیسم موجود و بحران کشورهای سوسیالیستی و بویژه تضعیف اتحاد

فشرده قطعنامه کنگره دوم PDS

درباره جنگ خلیج فارس

قطعنامه سپس به شرکت غیر مستقیم جمهوری فدرال آلمان در جنگ خلیج اشاره کرده و آنرا مخالف قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان نامیده و محکوم کرده است . قطعنامه آمریکا متحدهانش را بخاطر بمباران شاهانه روی عراق که به گشتار اهالی غیر نظامی منجر میشود و همچنین راکت برانی عراق به اسرائیل را محکوم میکند . قطعنامه معتقد است که حل منازعات خاور نزدیک در کرور یک راه حل عربی- اسرائیلی است .

قطعنامه با شماره‌های مشخص همچون پایان دادن هیچ سریعتر به جنگ خلیج، حول مسئله فلسطینیها و کردها تشکیل کنفرانسی برای امنیت و همکاری در خاور نزدیک و مخالفت با هرگونه حمایت دولت آلمان از جنگ و ممنوعیت صادرات هرگونه تسلیحات پایان می‌یابد .

قطعنامه، جنگ خلیج را جنایتی علیه انسانیت ارزیابی کرده که هیچ چیز نمیتواند آنرا توجیه کند .

قطعنامه ضمن محکوم ساختن اشغال کویت، هدف هیئت کارکن آمریکا و متحدهانش را از بر پا کردن جنگ خلیج وابسته کردن وزیر نفوذ قرار دادن جهان سوم و غارت و چپاول آن دانسته است .

در قطعنامه به این نکته هم اشاره شده که پس از پایان جنگ سرد، امکان واقعی برای یک صلح پایدار بوجود آمده بود و بسیاری از انسانها در آرزوی یک دوران طولانی امنیت و بدون جنگ بودند . ولی این آرزوهای پس از چند ماه بر باد رفت . ایالات متحده آمریکا بعنوان رهبر مقتدر ناتو پس از «رها» شدن از دشمنی با بلوک شرق، در پی ایجاد نظم جدید جهانی برآمد، رهبری شوروی بخاطر وضعیتشان به راه حل نظامی و وقوع جنگ در خلیج اعمام نشان داد .

فشرده قطعنامه کنگره دوم PDS

درباره حوادث جمهوریهای بالتیک

قطعنامه امیدوار است که حوادثی که در لیتوانی و لتونی پیش آمده تکرار نگردد . نمایندگان کنگره از همکاری سیاسی و اقتصادی آلمان و دیگر کشورهای بازار مشترک اروپا با اتحاد جماهیر شوروی با هدف ساختن خانه مشترک اروپای صلح آمیز و دمکراتیک استقبال کرده‌اند .

در قطعنامه، نمایندگان کنگره دوم حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان نگرانی عمیق خود را درباره وضعیت پیش آمده در جمهوریهای بالتیک اظهار داشته و از رئیس جمهور و هیئت حاکمه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دعوت کرده‌اند که مسایل و مشکلات پیش آمده را به طرقی مسالمت آمیز و با دیالوگ حل کنند. قطعنامه منتظر میشود که با پاسی به حق تعیین سرنوشت خلقها احترام گذاشت .